الحاج قاری محمد عظیم "عظیمی"

نصاب الصبیان

کابل - میزان ۱۳۶۲

نصاب الصّبیان

سرودهٔ

الحاج قاری محمد عظیم «عظیمی»

کابل - میزان ۱۳۶۲

*نصاب الصبیان

*سرودهٔ الحا ج قاری محمدعظیم (عظیمی)

*فهرست واژه‌ها واهتمام‌از :

شفیقه یار قین

*مقد مه از : پو هانـــــدرشاد

*خطاط : عبدالاحمد

*نشر کردهٔ : اکاد مـــــی‌علوم ج.د.ا.

*مرکز زبان ها وادبیا ت

دیپار تمنت ملیت های برا در

*چاپخانه : مطبعه دولتی

*تیراژ : یکهزار نسخـــــه

*سال چاپ: میزان ۱۳۶۲

فهرست عناوین

• •

فشردهٔ زندگینامهٔ شاعر

قاری محمد عظیم عظیمی یکی ازآن شاعرا ن و عالمان کشورماست که در میان مردم زیسته ، در دل‌مردم زیسته ، و در محیط زندگیش احترام ، ستایش و شهر ت فراوان‌کسب کرده‌و لی نظر به نا مساعد بودن شرایط نتوانسته در مجلات ونشریه های مرکز راه یابدو شهرت همه گانی بدست آورد . عظیمی‌یکی‌از آن جمله شاعر انیست کــــه شعرش را در خدمت مردم‌قرار داده‌وشعر ش را برای استحکــــام و ایجاد پیوند ملیت ها و دوستـــی‌میان اقوا م و قبیله های‌افغانستان بکار گرفته است . او یکـــی‌از آن‌شاعرانیست که دانش ، شعروهمه چیز خود را در دسترس مرد مش‌گذاشته از آنا ن آموخته وبه آنان آمو خته است .

او شا عر وارسته و مستغنـــی‌است که دور از جنجال هـــای شهرت جو یی هاونام جو یی هادرمحیط کوچك سرپل به دنیا آمد ، به جوانی رسید و اکنون دریـــن‌سالیا ن آخر زنده‌گی در آستانۀ هشتادو هفت ساله گی بـاز هـم‌همان شهر زاد گاهش راگرا مـــی میدارد و بازهم دور از هر شهرت‌جو یی هاو مستغنی از هر نیا زها گوشه یی را برای زنده‌گی گزیده‌و خود را وقف مردم کرده است.
به شجرۀ خانواده‌گی او که بنگریم همه پدر و پدر کلان ها واجداد ش خد متگذار مردم بوده و عمر ی رابانا م نیك و شهر ت خوب‌سپری کرده و از احترا م وستایش مردم‌بر خوردار بوده اند . عظیمی‌فرزند قاضی میرزامحمد اسماعیل بن‌قاضی‌میرزا شمس الدین بن قاضی میرزا سلطان بن قاضی میرزا عبدالعزیـــزبن قاضی میرزا محمد حکیم بـــن قاضی میرزا نورالله از احفاد جناب‌میرروزه دار علیه الر حمه میباشد که‌از مر شد ان و صو فیا ن‌معروف‌بلخ بود ه مر قد شان تاکنو ن‌در بلخ زیارتگاه اخلاص مندان است .
پدر کلان هاو اجداد قاری عظیمی‌بخاطر داشتن نام نیك و داور ی راستین مورد قبو ل و اعتماد مرد م‌بوده و از همین جهت سالیـــا ن دراز نسل اندر نسل شغل قضاء‌به خاندان ایشان سپرده میشد ه و داور ی آنان از پشتیبانی واعتقا دمرد م‌بر خور دار بوده است .
قاضی میرزا محمد اسماعیل که‌پدرقاری عظیمی است ، از فضـــلا ی معرو ف واز شاعرا ن خو ش طبع‌آندیار بوده ، طبعی روان، دانشـــی گسترد ه و خطی نیکو داشته‌است.
تاریخ رابه شعر می گفته و د رتعمیه گو یی استاد بوده است .

انواع گو ناگو ن خط را می‌شناخته‌ودر خو ش نویسی شهر ت فراوان داشته است . در دراز نای عمرش‌ده ها دیوا ن شاعرا ن کلا سیـــک دری زبان و اوزبیك زبا نو ســـه‌جلد قرآن شریف رابا خطی نیکـو نوشته و هدیه کرد ه که تعـــدادبسیار ی از آن هم اکنون‌دردست ارادتمندا ن است علو م متـداو ل‌زمانش را چون : فقه، مـیراث ، صرف، نحو ، بدیع ، بیان، منطق،عروض ، معانی و غیره بخو بـــی میدانسته و این اندو خته هـــا ی‌خویش را بیدریغد رخد مت‌فرزندان وارادتمندا نش قرار میداده است.

قاری عظیمی نزد پدر ی ایـــن‌چنین فاضل و شاعر وارسته ا ز همان نخستین سالیا ن نو باوه‌گی‌به آموزش آغازید ه و نخستیـــن درس ها را از پدر فرا گرفته ودرمدتی کو تاه یعنی به سن دوازد ه سالگی قرآن مجید را حفظ کرده وبه خواند ن ونوشتن انواع مختلف خط چون، نسخ، نستعلیق، ر یحان، ثلث ، کو فی و غیره مهار ت یافته ودر علو م دیگر نیز آگاهـــــی ودسترس حاصل نموده است.چنانچه کتیبه مر قد امام یحیی بن زید کـه‌در ولسوالی سرپل موجود است و با خط کو فی نوشته شده نیـــزبوسیلهٔ قار ی عظیمی خوانـــــد ه شدو پس از آن روز مردم مـــزارمبارك این امام را شنا ختند و هر سال در روز پنجم حمل جندهٔ مبارك‌آنرا ب رمی افرازند .

عظیمـــی بـــه تاریـــخ هشتم‌ذی ا لحجـــه ۱۳۱۷ ه . ق درـ ولسوالی سرپل ولایت جوز جا ن‌چشم به جهان گشود و هنوز در سنین بسیار جوانی بود که به‌شعرروی آورد و نخستین شعر مکمـل خویش رابه‌سال ۱۳۳۲ه،ق. سرودوبه پیشگاه پدرش خواند که بـــا ستایش و آفرین پدر روبرو شـــدعظیمی پس ازآن بیشتر به شعـر پرداخت . قوانین شعر ی رافـــراگرفت و آهسته آهسته شعرهایش

آن چنان به پخته گی و شیوایــــی رسیبد که مردم و فضلا ی سر پـل اوزا استاد مسلم شعر خواندنــــدوامروز همه اورا به نام استـــــاد عظیمی میشناسند و شعر هایش‌رابه سان شعر های شاعرا ن بزرگ کلا سیك دری زبان و اوزبیك زبان‌دوست میدارند ، دست بدست می گر دانند و حفظش میکنند . استادعظیمی دیوان کا ملی دارد که درآن انوا ع گوناگو ن شعر چو ن :

قصیده ، غزل ، رباعی، مخمس،مسدس ، تر جیع بند ، تر کیب‌بند، مستزاد ، قطعه ، فرد ، معمـــــا،مناظر ه ، مر ثیه ، شکو اییـــه ، نعمیه ، شعر های مصنوع و غیر هرا میتوا ن یافت این شعر هابیشتر به سبك شعر های میرزاعبدالقادر بیدل بوده و در مجموع پیرو ی‌از سبك هند ی می نماید. ازین‌دیوان که به زبان دری سروده شــده ، پار چه شعر هایی در مجلات،جرایدونشر یه های کشور جسته جسته چاپ شده و لی دیوان بصورت‌کامل‌آن تاکنون اقبا ل چاپ‌نیافته است که اگر روزی به این اقبال برسد،دوستدارا ن شعر او بسی خوشنود خواهند شد .

استاد عظیمی باو جود ی کـــه‌پیروی از یك مکتب دیرین ســا ل شعری میکند و خودش هم بیشتـــراز هشتاد سال عمر دارد ،ولی ازآن شاعرانیست که همگا م بازمان‌گام‌بر میدارد ، پدیده های‌نوو مترقی‌را می پذیرد و با پدیده های میرنده‌وداع میگوید . شعر او هر چنـد فورم و قالبی کهنه دارد ،امــــــاانبا شته از اندیشه های نـــو و بینش های متر قی است‌اونخستین‌شاعر اوزبیك و دیرین سال تریـن شاعر یست که انقلاب شکو همندثـور ر ا به ستایش نشست و در

نخستین پگاه انقلاب شعر ی بـــه‌در خشش و پاکیزه گی آسمــــا ن سپیده دم برای این جهش بزرگ‌واین انقلاب هستی ساز و زنجیر گسل سرود که این شعر او بـــــااستقبال کم نظیر ی روبرو گشت وشاعرا ن اوزبیك آنرا استقبا ل‌کردند و شعر هایی به همان وز ن وهمان قافیه سرودند .

استاد عظیمی نه تنها به زبا ن‌اوزبیکی که زبان مادری اوســـت شعر میسراید ، بلکه به‌زبان پشتوو‌عربی نیز بیت ها و پارچه هایی دارد پر معنی و دلنشین . او ا زنخستین معلما نوسر معلما ن‌دورهٔ امانیه است و شاگردا ن زیا دی‌تربیت کرده که امروز همه‌به خدمت مردم و کشور مشغو ل اند همچنان‌در شاعر ی نیز شاگردا ن زیاد ی دارد که به آنان مهر میورز دوبرای تحقق آرزو های نیك شا ن تاحد توان میکوشد چنانچه رسالــــــهٔ«التحفة العظیمیه فی قوا عدالتعمیه» خود را برا ی‌حل و گشایش معمـــاهای شعر ی به خواهش عده یی از شاگردانش نگا شته است تا آ نان‌بافرا گیر ی این قواعدو فور مو ل ها به گشود ن رمز های پیچید ه‌هر نوع معما های شعر ی موفـــق گردند . این رساله در جریده بیدار بصورت مسلسل چاپ شده‌و لی‌به شکل یك رسالهٔ مستقل نشــــــر نگردید ه که اگر روز ی چنین شود، برای قفل معما بهترین کلید تواندبود .

واینك رسالهٔ (نصاب الصبیان)او که در دست خواننده‌گا ن‌محترم است این رساله عمر ی دراز وسرگذشتی نا هموار دارد. ازنو شتن این رساله حدود پنجاه ســـــا ل‌میگذرد و درین پنجاه سال فراز و نشیب های زیادی دیده و بارخدادهای بسیار ی روبرو گشته کــــه اکنون اندکی دست و پاشکستــــه‌جا مهٔ چاپ می پوشد .

این رساله که تلاشی است برای نزدیکی ،دوستی و همکار ی میان ملیت های افغانستان ، حدو دپنجاه سال پیش از امروز به‌نظم آورد ه شد. شاعر ی اوزبیك زبان خا مه‌بر داشت‌و بازبا ن دری واژه های بسیار ضرور ی و کار آمد روزانهٔ پشتو را به نظم آورد. این کاریست بسیارنیك ، پسندید ه و متر قی .این اقدا می است برای هر چــه بیشتر نزدیك کرد ن ملیت هــا ی‌دری زبان ، پشتو زبان و اوزبیــك زبان و این خد متی است شایسته‌برای نو آموزا ن زبان پشتو تاواژه های پشتو را بازبان شعرآسانتــروزود تر بیا موزند ، ولی ایکاش این کار نیك ، این اقدام مترقی واین خد مت شایسته پنجاه ســا ل پیش از امروز همان کاری را می‌کردکه امروز میکند ! چرا این‌رساله پنجاه سال یعنی نیم قرن ناکشوده‌ماند ؟ روشن است ! رژیم هــای فاسد سلطنتی و حکو مات جبر وزور گذشته بقا و پایش خویش را در اختلا فات ، دشمنی هاو دور ی‌ملیت های افغانستا ن از یکدیگر می دیدند . آنا ن باانواع واشکا ل‌مختلف و باوسایل گوناگو ن رشته های پیوند ملیت های افغانستــا ن‌را می گسستند و دربین مردم تخم کینه می پاشیدند تا دست ها به‌هم نرسند ، اند یشه هایکی‌نشوند، ووحدت و یگانه گی اندیشه هــا ودست ها، کاخ های زور گو یی و قصر ها ی فساد سر دارا ن رافرونریزند. اگر دست ها یکی می شدو به هم می رسید ، از دست هاصدابلند می شد واین صدا به‌گوش‌مردم میرسید واین صدا مردم را بیداروهو شیار می کرد . این صــــدا سکوت هارا می شکست‌و خا موشی‌هارا می درید و بخوا ب رفته گانرا بیدار میساخت واین صدااراجباران‌وستمباره گان دو ست نمیداشتند

ونمی خواستند از همین جهت هرکار ی که برای انگیزش مردم و یا به صدا درآوردن دست ها مـــــیخواست شروع شود ، از همـــان آغاز می گسست و دست ها ازهم‌دور ساخته میشد .

به همین دلیل بود که نصا بالصبیان ، پنجاه سال نتوانست کار ی برای نزدیکی دست ها،قلب‌ها واندیشه ها انجام دهد، ازهمین سبب بود که پنجا ه ســـال‌خاکسترفرا مو شی برآن پاشید ه شد و پنجاه سال دست و پا بسته بـــه‌زنجیر ماند .

ولی امروز دست های جدا مانده‌و دور مانده به هم رسیده انـد . امروز صدا ی انقلاب ازنزدیکی وبه‌هم رسید ن دست هابر خاستــه است امروز انقلاب دست های‌یکجاومتحد را به هم می فشرد، بیشتر نزدیك کرده و به مشتی قـــو ی‌تبدیل میکند تا بر فرق هر چـــه تبعیض است و ستمگری و هر چه‌دوری است و دشمنی ، کوبید ه، شود .امروز همه جایك صداشنیده‌میشود : صدا ی انقلاب ، صدا ی برابری ، برادری ، دوستی‌وهمکاری‌امروز همه دست هایکی است : برای آبادانی کشور ، برای رفا ه‌مردم و کمك به دوستان . امرو ز همه اندیشه ها یکی است :اندیشهٔ‌خدمت به انسا ن و صلح برای‌انسان امروز انقلاب هر صدایی را کـــه‌برای این اهداف بلند شود،تقویت میکند . هر دستی راکه برای این‌غایه دراز شود ، با صمیمیت مـی می فشرد . هر اندیشه یی را که‌برای این منظور پیاده شود، بـــه خو شی استقبا ل میکند. از همین‌جهت است که «نصاب الصبیان » این زندانی به زنجیر کشید ه را ازاسارت رهایی می بخشد و برا ی تحقق اندیشه یی که شاعر مـــاداشت ، اندیشه و هدف دوستی،

برادر ی و همکار ی میان ملیت‌های‌افغانستا ن به خدمت می گیرد .

این رساله از رو ی یک‌مسود ۀقد یمی آن دوبار ه باز نویســـی شده متاسفا نه کامل نیست یــک‌مصرع از قطعۀ (چهارم) وابیا ت اختتا میۀ رساله از اصل آن کــم‌است. همچنان در اثر مرورزمــان ، شرایط نامساعد اقلیمی و عـــــدم‌رعایت درست نگهدار ی، نوشته‌در برخی جاها مغشوش وناخوانــــاگردیده واز همین رودر بازنویسی‌آن اشتباهاتی رخداد که مقداری‌از آنرادانشمند محترم پو هاند عبدالشکور «رشاد» در مقدمه‌یی که براین رساله‌نوشته‌اند، یاد آوری کرده انــد و مقداری راهم سرایندۀ اثر- که بعداز چاپ متن به کابل آمدند، به‌یاری حافظۀ خویش اصلاح نمودند که درپایان همین نوشته یاد آورمی‌شویم.

قاری عظیمی پا کنویس رساله‌را بابعضی تعدیلات ، اصلا حا ت واضافا ت با خطی بسیار زیبــــانوشته بود ، که آن باز نویســـ کامل ، مفقود گردید ه است .

باری مسودۀ همین رساله نیــزباوجودیکه کا مل نیست و لـــی غنیمتی است بزرگ کــه در آ ن بیشتر از (١٦٠٠) واژۀ پشتو با معنی دری آن در سی‌و سه قطعه مختلف‌الا وزا ن و مختلف الموضو ع و (پنجصدو چهل وپنج) بیت و یــک‌مصرع بیان شده است هر قطعه‌در آغاز یك بیت در ی ، یك مصر ع‌تقطیع و یك مصرع برای معر فی وزن و بحر ی دارد که قطعه در آن‌وزن و آن بحر عرو ضی سرو ده شده است . این بیت هانوآ موزا ن‌زبا ن پشتو را با بحور و اوزا ن عروضی آشنا میسازد و معلو ما ت‌آنانرا در شناخت اوزا ن شعر ی بالا می برد . همچنا ن هر قطعــــه‌لغات وواژه های مربوط یك صنف راچو ن : ماه های شمســـــی ،خویشاو ندان ، مصدر های لاز م و متعد ی ، حیوانا ت‌اهلی‌ووحشی،البسه، مفرو شات ، پرنده گان‌و غیره در بر میگیرد و میتوا ند به‌حیث یك قاموس موضو عی بکا ر گرفته شود . نگارنده این سطوردر اخیر رساله فهر ست واژه هارا

به شکل الفبا یی تر تیب کرد هاست تا چنا ن قاموس کو چـــک الفبا یی بکار آید .

در پایان به اغتنام فرصـــت ازدانشمند محترم عزیزالله «امر خیل» وهمه کار مندان علمی شعبهٔ فرهنگ نگاری پشتو که در اصلاح واژه های پشتو مرایاری رساندند صیمانـــه سپاسگزاری نموده وامید وارم ایـن ر ســا لـه خـد مـتـی بـا شدبـه مردم و بتوا نـد گا می در راه آرمان انقلاب ثور که ایجاد را بطـه دوستی ، برادر ی ، برابـر ی و همکار ی میان ملیت های مختلـف افغانستا ن است ، بر دارد .

(شفیقه یارقین)

میزان ـ ۱۳۶۲

درست نامه

نادرست	درست	سطر	صفحه
ژانو ، ساق	زانو وهم ساق	٤	۱۱
ښوروا است	که ښوروا است	۹	۱۷
ثله باشد	فله شد	۷	۱۸
درخخه	ور ځخه	۷	۲۵
بخوان	برخوا ن	۱۲	۳۹
اوراق	کاغذ	۱	٤۹
ښه تر	ښه تره	۱	٦۸
ولی زنده	ولی ژوندی		
را ژوندی دان	هست زنده بسر	۱	۷۰
اوښیه	او ښبه	۲	۷۲
بدان	بدانی	۱۱	۸٤
بر	بهـر	۱۲	٥٦

نصاب الصبیان پشتو

نصاب الصبیان نویسی در افغا نستان آغاز گردید ه ، نخستین فرزند این سرزمین که در اوایل سدهٔ هفتم هجری بدین ابتکار دست یازید ، شاعر نابینایی بود که به‌ابو نصر فراهی شهر ت دارد ،(۱) بگفتهٔ ابن حسام شارح نصاب الصبیان گور ابونصر را تانیمهٔ

۱ـوی خود در دیباچه نصاب‌الصبیان گفته است :

همی گوید ابونصر فراهی
کتاب من بخوان گر علم خواهی

لقب اورا بالاتفاق بدر الدین نوشته اند وازین جاست که‌ترجمهٔ منظوم « الجا مع الصغیر فی‌الفقه » محمد بن حسن الشیبانی (۱۳۵ـ۱۸۹ هـ ق) راکه بوسیلهٔ ابونصر فراهی در ماه جمادی الاخری سال ۶۱۷هـ ق صورت گرفته .«لمعة البدر » نامیده ـ درنام و ی اختلاف است بعضی«محمود»، برخی«مسعود» و عده ای «محمد» نبشته اند، پدرش ابوبکر ، جدش حسین‌وفرجدش جعفر بود .

سدهٔ هشتم هجر ی دردیه « رج »فراه می شناختند (۲) واز نبشتـــه «قاموس جغرافیایی افغانستـــان » ،«دافغانستان نو میالی» و کتـــاب «دسیستان ځینی پخوانی مشا هیر»پیداست (۳) که اکنو ن نیز گوری درآن دیه بنا م ابونصر مولـــــف نصاب الصبیان شهر ت دارد ، د ر گذشت ابو نصر فراهی را مولـــف کشف الظنون (مصطفی بن عبدالله کاتب چلپی) بســا ل ٦٤٠ ه ، ق،نبشته است (٤)ولی بر خـــی از پژو هشگران سال فوت ویـــــرا٦٣٤ ه ق دانسته و بدین رباعـی بروقایهٔ یکی از دست نو یسهـــایسلسلة الذهب حضرت جا مـــــی (۸۱۷–۸۹۸ه ق) دیده شده استنادکرده‌اند :

فرید دهرابو نصر فرا هـــــی
که مشهور است از مه تابه ماهی
بسال «خلد» از عالم سفر کـرد
بباغ خلد جایش ده آلهـــــی !

نصاب الصبیان ابو نصر فراهی‌فر هنگی است منظوم و کوچـــک،

۲–قریه «رج» در شمال غـــرب‌شهر کنونی فراه واقع است،فاصلهٔ آنرا قاموس جغرافیایی افغانستـــان‌تقریباً هفت کیلومتر وعبدالحمیـــد نحیف زهری مولف «دسیستان ځینی‌پخوانی مشاهیر» پنج کیلو متر می داند، دردیه ر ج خر ا بـهٔ شهـــر کوچکی تاکنو ن موجود است .

۳–رك. قاموس جغرا فیایـــــیافغانستا ن ۳ر۱۰۳چا پ ۱۳۳۸ه ش دافغانستان نومیالی تالیف استا د عبدالروف بینـــوا ۲ر۳۳۸ چاپ ۱۳۵۳ ه ش – دسیستان ځینــــی‌پخوانی مشاهیر ۲۷ چـــاپ ۱۳٤٦ ه ش .

٤–رك. ص ۲ر۱۹۵٤ کشـــف‌الظنون چلپی

در اول فقط ازدو یست بیت متشکل بود (۵) که شمار بیتها یش بانصاب زکوة در نقره معادلت داشت وگویند تسمیه فر هنگ از آن بمیان آمده بود ،ولی در بر خی از نسخه‌های خطی پسانتر بیست بیت دیگر برآن افزوده شد . این افزایشها متناوباً دوام داشت .

تا در نصاب چاپ برلین شمارهٔ بیت‌ها به پنجصدو چهل ودو رسید .

آقای ع.منزوی هنگام پژو هش ونگارش فر هنگنامه های عربی به فارسی نسختی از نصاب فراهی رادراختیار داشتند که درسدهٔ هشتم هجری کتابت شده و خالی‌از آمیزش‌هابود ، وی ازرو ی آن همه لغا ت عربی فر هنگ رایکهزارو دو صد وبیست ودو بر شمرده و توضیح نموده است : یکهزارو هشتاد وهشت‌لغت آن که در یکصدو هفتاد وپنج بیت پیشین جا دارد به فارسی‌ترجمه شده و یکصدو سی‌و چا ر لغت دیگر آن که نام چیز هاییست‌بعربی و تر جمه فارسی ندارد د ر بیست‌وپنج بیت پسین جادارد .

آقای موصوف شماره بند ها(قطعات) راسی و هفت می داند که درین بحور هفت گانه انشا دگردیده:

۱ـمتقارب : بند های ۱ـ۸ـ۱۱ـ۲۳ـ۲۹ـ ۳۶ـ ۳۷ = ۲۷ بیت (۷بند)

۲ـمجتث : بند های ۲ـ٤ـ٥ـ۷ـ۱۰ـ۱۲ = ٥٥ بیت (٦بند)

٥ـدر ص ۲ر۱۹٥٤ کشف‌الظنون‌وشروح پیش از سدهٔ دوازدهم شمار بیت های نصاب الصبیان‌دویست بیامده ، مولف کنزالفنو ن که یکی از شرح های‌نصاب‌الصبیان‌است در سدهٔ یازدهم هجری گفته است :

گرطلبی مجمل ابیا ت آن
دروق فرد فقط «ر» بخوان

از حرف «ر» بحساب ابجد دوصدمراد است .

۳ـرمل : بند هـای ۳ـ٦ـ۱۳ـ۱۹ = ۲۹ بیت (٤بند)

٤ـخفیف : بند های ۹ـ۱۷ـ۲٤ـ۳۰ـ ۳٤ـ ۳۵ = ۳۰ بیت (۷ بند)

۵ـرجز : بند ۱۵ = ۹ بیت

٦ـمضارع: بندهای ۱٦ـ۱۸ـ ۲۰ـ۲۲ـ۲۷ = ۲۲ بیت (۵بند)

۷ـهزج : بندهای ۱٤ـ۲۱ـ۲۵ـ۲٦ـ۲۸ـ ۳۱ـ۳۲ = ۲۸ بیـــت (۷بند) (٦)

اینك به پیروی از ابو نصـــــرفراهی فرزند دیگر این سرزمیـــن آقای قاری محمد عظیم «عظیمـــی »جوزجانی در قرن چهاردهم هجـری نصاب الصبیان پشتو به فارســی راانشاد فرمودند واین ابتکار نصیب ایشان گشت .

آقای عظیمی جوز جانی که‌بسا ل۱۳۱۷ هجر ی قمر ی در ناحیـــۀ تکانه خانۀ شهر سرپل جوزجـــان‌بدنیا آمده اند نژاداً ازبك میبا شند نام پدرش قاضی محمد اسماعیل ونام جدش قاضی شمس الدین است آقای عظیمی از علوم متداولۀ آن‌زمان‌بصورت خصوصی‌بهرۀکافی اندوخته اند ،وی علاوه بر دیوان ونصـــاب‌الصبیان پشتو رساله ای دارد بنام «التحفة العظیمیه فی قواعد التعمیه»بزبان دری ، از معما های او ست ، بنام « علا» :

نام یارم سه حرف می باشد
هریکی در حساب‌سی باشد(۷)

گویند آقای عظیمی در زبـــا ن‌دری اشعار فراوا ن دارندو لی د ر زبان ازبکی شمارۀغزلیا تش از صدتجاوز نمی کند .

٦ـرك. فر هنگنامه های عر بی‌به‌فارسی ص ۸۹ـ۹۱ چاپ تهـــران ۱۳۳۷ ش

۷ـحل: (ع = ۷۰) برابر است باکلمۀ «سی» که آنهم بابجد هفـتاد شود جمع(ل = ۳۰) جمع (یك = ۳۰)که با الف شکلا مشابهت دارد .

در پشتو و عربی نیز طبع‌آزمایی‌کرده اند ، از اشعار نغـــز در ئی اوست :

نگه در نرگست تاناز پرور دتغافل شد
شرار آه‌گر مم برق سامان تحمل‌شد
بدور عارضت زلف مسلسل تـــانمودی طرح
به اقناع مخالف‌حجت دور تسلسل‌شد
نشد رمز دهان تنگ توجزاینقدرمعلوم
که هنگام تکلم شهد بیرون‌ازرگ‌گل شد
بیاد جعد مشکین توجان دادم‌عجب‌نبود
گر از خاك مزارم سبز جای‌سبزه‌سنبل شد
به‌توران دلم جاپان چشمت تاهجوم‌آورد
شکستم ز اتحاد زنگ خال وچین‌کاکل شد
فشاندم بر متاع دنیوی دامـان‌استغنا
مرا جیب قناعت تاپر از نقد توکل‌شد
تهید ستی سخنور را شو د مهرلب گویا
صراحی گشت تاخالی خموش‌ازشورقلقل شد
سبك وزنی نبیند قائلش نزدخردمندان
سخن سنجیده گر خارج زمیزا ن‌تأمل شد
عظیمی دل درین ملکم نمی گیردبه بر آرام
کاسیر دام مهر عشوه پیرا یان‌کابل شد

رباعی عربی

الحمد لمن انطقنا بالکــــــرم
والشکر لما خصصنا بالنعــــم
مانرسم غیروصفه فی الـــلو ح
لانکتب دو ن نعته بالقلــــــم

نصاب الصبیان پشتو (با دوبیت‌محذوف) متشکل از پنجصدو چهل‌و

پنج بیت است که درآن یکهزار وششصدونود لغت پشتو بز بـــان دری ترجمه گردید ه ، البته برخی‌ازلغت ها مکرر آمده چون :

اوبه در قطعا ت چهارم وبیست‌وسوم (در قطعه بیست وسوم کلمه حالت مغیره دارد)

پلی در قطعات شانزد هم وبیست‌وچهارم

پمن در قطعات بیستم و بیست‌ودوم (در قطعه بیستم بشکل پمنی بیامد ه که معمول نیست)

تلل در قطعات چهارم وسی‌ودوم

ډنگر در قطعات بیســـت ودوم وبیست و چهارم

سپور در قطعات شانزدهـــم وبیست‌و چهارم

شپون در قطعات نهم وبیست وپنجم

لوستل در قطعات هفدهم وسی‌ودوم بمعنی خواندن

مړینه در قطعات بیست‌و نهـــم‌وسی‌ام

شمارهٔ بند ها (که مولف آنـــراقطعات گوید) سی‌وسه است، ولی بند (قطعه) سوم دوبخش دارد یکی‌از آن دربحر هزج ودیگر ش دربحر خفیف انشاد گردیده که بدیـــــن‌صورت شمارهٔ بند ها به سی‌و چار میرسد این قطعا ت سی وچهارگانه‌در شش بحر عروضی سرو ده‌شده بدین تفصیل :

الف ـ دربحر هزج هفت قطعه:

۱ـمثمن سالم :

قطعهٔ سوم (نزده بیت)

قطعهٔ چهاردهم (شش بیت)

قطعه سی ام (چهل ودو بیت)موزون تسبیغ دارد ولی در متـــن نصاب وزن سالم بیامده واز تسبیغ‌در آن ذکری نیست .

قطعه سی‌و یکم (هجده‌بیت)

قطعه سی‌وسوم (هفده بیت)

۲ـمسدس محذوف :(۸)

قطعهٔ یکم (سیزده بیت)

قطعهٔ هفتم (بیست‌وشش بیت)

ب ـ دربحر مجتث چهارده‌قطعه:

۱ـمثمن مخبون ابتر :

قطعهٔ دوم (پانزده بیت)

قطعهٔ هشتم (سیزده بیت)

قطعهٔ هژدهم (ده بیت)

قطعهٔ بیست‌و چهارم(بیست ودو بیت)

قطعهٔ بیست‌و ششم (هفت‌بیت)

قطعهٔ بیست‌و نهم (چهارده‌بیت)

قطعهٔ سی‌ودوم (سی‌وسه‌بیت)

۲ـمثمن مخبون محذوف : (۹)

قطعهٔ چهارم (نزده بیت) در متن‌نصاب بنام مجتث مقصور معر فی گردید .

قطعهٔ پنجم (نه بیت)

قطعهٔ ششم (ده بیت)

۳ـمثمن مخبون مقصور :

قطعهٔ سیزدهم (نه بیت)

۸ـوزنیکه در متن نصاب نشان‌داده شده عبارت از (مفاعی لن مفاعی لن مفاعیل) است ،و لی موزون باوزن مطابقت ندارد . بایستی وزن (مفاعی لن مفاعی لن فعولن)می‌بود تابا ادوار مطالع بند ها مطابقت می داشت .

۹ـدر بعض از قطعات ، وزنها ی‌یکم ودوم بحر مجتث بهم آمیخته است و ا ین آ میز ش بفتو ای‌عروضیان جواز دارد .

٤ـ مثمن ابتر مسبغ :(١٠)

قطعهٔ پانزدهم (بیست‌ودو بیت)

قطعهٔ بیست‌وسوم (پانزده بیت)(١١)

قطعهٔ بیست‌و هفتم (ده بیت)

ج‌ـ دربحر خفیف شش قطعه:

١ـمخبون مقصور :

ضمیمهٔ قطعه سوم (بیست‌و پنج بیت) (١٢)

قطعه یازدهم (پانزده بیت)

قطعه شانزدهم (بیست بیت)

٢ـمخبون ابتر :

قطعهٔ هفدهم (هجده بیت)

قطعهٔ نزدهم (بیست‌ویك بیت)

٣ـمخبون محذوف : (١٣)

قطعه بیست‌ودوم (نزده بیت)

د ـ در بحر رمل پنج قطعه:

١٠ـ در بعض از قطعات وزنهای سوم‌و چهارم بحر مجتث بهم‌آمیخته است واین آمیزش بفتوای عروضیان جواز دارد .

١١ـوزنیکه در متن نصاب نشان‌داده شده عبار ت از (مفاعلن‌فعلاتن مفاعلن فعلن) است ،و لی موزو ن‌باوزن مطابقت ندارد بایستی وز ن (مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان)می‌بودوگاهی در قطعهٔ متذکر، بجای (فع‌ـ لان(فعلان) بیامده که‌فر ع مخبون ومقصور فاعلاتن است .

١٢ـوزنیکه در متن نصاب نشان‌داده شده عبارت از (فاعلاتن مفاعلن فعلن)است ولی موزون باآن مطابقت ندارد بایستی وزن (فاعلاتن مفاعلن فعلان) بود، فعلان فرع مخبون‌مقصور فاعلاتن است .

١٣ـدربعض از قطعات وزنهای‌دوم وسوم بحر خفیف بهم آمیخته است واین آمیزش بفتوای‌عرو ضیان جواز دارد .

۱ـمثمن مقصور :
قطعهٔ نهم (نه‌بیت)
قطعهٔ دوازدهم (چهارده بیت)
قطعهٔ بیست‌و پنجم (دوازده‌بیت)
قطعهٔ بیست و هشتم (چهار ده‌بیت)
۲ـمثمن محذوف :
قطعهٔ دهم (نه‌بیت)
هـ ـ دربحر مضارع یك قطعه:
مثمن اخرب مکفوف مقصور :
قطعهٔ بیستم (چهارده بیت)
و ـ دربحر رجز یك قطعه :
مثمن سالم :
قطعهٔ بیست ویکم (شش بیت)

آقای مولف در حدود تقریبـــاً نیم قرن پیش ازین به تنظیـــم نصاب توفیق یافته است ، چند یازلغت های شاذ پشتو که دریـــن نصاب بیامده ، از نوادر« پشتـــوسیند» است که ماخذ مهم ایشا ن بود. (١٤)

آقای قاری محمد عظیم عظیمی بااین ابتکار ، در رشتهٔ لغت شناسی پشتو اثر سود مندی بیفزو دندکه‌درنوع خود در زبان ملت پشتـــو ن سابقه ندارد ، من از ته‌دل جدت‌عمل‌وجودت طبع ویرامی ستایم وضمناً بهر این که افاده اثر زیادت یابد ،مطالب ذیل رابخا مه می سپارم :

۱ـچون زبان مادری مولـــف‌پشتونیست ازین رو عمو ماًدر کلمه هایی که ابتدا بساکن (کلستهـــرآغازی) و جود دارد ، مولف یـــك هجا بدان افزوده ، دیاسیلا بیـــزم‌رابعمل می آرد ، چون کلمات :
اکبنته (سه هجایی) در قطعـــهٔ‌دهم ـ بجای کبنته (دو هجایی)

١٤ـپشتو سیند تالیف محمد گل‌خان مو مند است که بسال ١٣١٦ هـ ش در مطبع دولتی کابل بچا پ‌رسید ه . پیش ازین فر هنـــگ دیگر پشتو در افغانستان طبـــع‌نگردید ه بود .

برگ (دو هجایی)	در قطعهٔ ۲۱–۲۲ – بجای	Brag	(یك هجایی)
بیاتی (سه رر)	رر بیست وهشتم – رر	Byāti	(دو هجایی)
بریښ (دو رر)	رر بیست ونهم – رر	Briṣ	(یك هجایی)
بریت (دو رر)	رر سوم – رر	Brət	(یك هجایی)
بریښنا (سه هجایی)	رر بیست وسوم – رر	Breṣ - na	(دو هجایی)
پرانیستل (چهار هجایی)	رر سی ودوم – رر	Prā - nis - təl	(سه هجایی)
پردي (سه هجایی)	رر شانزدهم – رر	Pra - day	(دو هجایی)
پرېښودل (چهار هجایی)	رر سی ودوم – رر	Pre - Ṣo - dəl	(سه هجایی)
پریکیدل (چهار هجایی)	رر سی وسوم – رر	Pre - ke - dəl	(سه هجایی)
پریوتل (چهار هجایی)	رر سی ودوم – رر	pre - wa - təl	(سه هجایی)
پروت (دو هجایی)	رر بیست وچهارم – رر	prot	(یك هجایی)
پرانګ (دو هجایی)	رر دهم – رر	prāng	(یك هجایی)
پلا (دو هجایی)	رر سی ام – رر	plā	(یك هجایی)
پلار (دو هجایی)	رر دوم – رر	plār	(یك هجایی)
پلرګنی (چهار هجایی)	رر رر – رر	plar-ga-nəy	(سه هجایی)
پلندر (سه هجایی)	رر رر – رر	plan-dar	(دو هجایی)
پسره (دو هجایی)	رر هفدهم – رر	pṛa	(یك هجایی)
پښه (دو هجایی)	رر سوم – رر	pṣá	(یك هجایی)
پله (دو هجایی)	رر رر – رر	plá	(یك هجایی)
تخرګ (دو هجایی)	رر رر – رر	txarg	(یك هجایی)
ترټل (سه هجایی)	رر سی ودوم – رر	trə- ṭəl	(دو هجایی)
تره (دو هجایی)	رر دوم – رر	trə	(یك هجایی)
ترور (دو هجایی)	رر رر – رر	tror	(یك هجایی)
تریخ (دوهجایی)	رر چهارم – رر	trix	(یك هجایی)
تریخی (سه هجایی)	رر سوم – رر	tri-xay	(دوهجایی)
تریخیدل (چهار هجایی)	رر سی وسوم – رر	tri-xe-dəl	(سه هجایی)
تلل (دو هجایی)	رر چهارم وسی ودوم – رر	tləl	(یك هجایی) بمعنی رفتن
تروږمۍ (سه هجایی)	رر سی ویکم – رر	troẓ-məy	(دو هجایی)

تیا پسوند (یك هجایی) است ، که در زبان پستو به صفحات صحیح الآخر می پیوندد ، مؤلف نصاب این پسوند را عموماً دو هجایی می آرد ، چون :

میلمستیا (چهار هجایی)	در قطعهٔ سی ام – بجای	mel-mas-tyā	(سه هجایی)
زړتیا (سه هجایی)	رر سی ام – رر	zaṛ-tyā	(دو هجایی)
ډوبتیا (سه هجایی)	رر سی ام – رر	ḍub-tyā	(دو رر)

نا وړ تیا (چهارهجایی)	درقطعهٔ سی و یکم ـ بجای	nāwar-tyā (سه هجایی)
بشپړ تیا (چهارهجایی)	رر سی و یکم ـ رر	bəš-pər-tyā (سه هجایی)
پرمخ تیا (چهار هجایی)	رر سی و یکم ـ رر	pər-məx-tyā (سه هجایی)
ځوږ (دو هجایی)	رر هفتم ـ رر	ǰwər (یک هجایی)
ځغاستل (سه هجایی)	رر سی و دوم ـ رر	ǰgās-təl (دو هجایی)
ځوان (دو هجایی)	رر سی و یکم ـ رر	ǰwan (یک هجایی)
خپور (دو هجایی)	رر بیست وچهارم ـ رر	xpor (یک هجایی)
خپور تیا (چهارهجایی)	رر سی ویکم ـ رر	xpor-tyā (دوهجایی)
خپلوان (سه هجایی)	رر دوم ـ رر	xpal-wān (دوهجایی)
خپلیدل (چهار هجایی)	رر سی وسوم ـ رر	xpa-le-dəl (سه هجایی)
خپل (دو هجایی)	رر هژدهم ـ رر	xpal (یک هجایی)
خره (دو هجایی)	رر نهم ـ رر	xra (یک هجایی)
خریږي (سه هجایی)	رر چهارم ـ رر	xre-ṛay (دوهجایی)
خوله (دو هجایی)	رر سوم ـ رر	xwlá (یک هجایی) بمعنی دهان
روغ (دو هجایی)	رر هشتم ـ رر	rwaǰ (یک هجایی)(۱۵)
زړه (دوهجایی)	رر سوم وسی ام ـ رر	zṛə (یک هجایی)
زغره (سه هجایی)	رر بیست وهفتم ـ رر	zğə- rə (دو هجایی)
زمري (سه هجایی)	رر دهم ـ رر	zma-ray (دوهجایی)
زبیښل (سه هجایی)	رر سی ودوم ـ رر	zbe-ṣəl (دو هجایی)
زدویل (سه هجایی)	رر سی ودوم ـ رر	zdo-yəl (دوهجایی)
زیار (دو رر)	رر شانزدهم ـ رر	zyār (یک هجایی)
ږدن (دوهجایی)	رر پانزدهم ـ رر	ẓdən (یک هجایی)
ستوري (سه هجایی)	رر بیست وسوم ـ رر	ste-ray (دوهجایی)
سپړیدل (چهارهجایی)	رر سی وسوم ـ رر	sp-ṛ-e-dəl (سه هجایی)
سپوږمۍ (چهار هجایی)	رر بیست وسوم ـ رر	spoẓ-məy (دوهجایی)
سپارل (سه هجایی)	رر سی ودوم ـ رر	spā-rəl (دوهجایی)
سپارلی (چهارهجایی)	رر شانزدهم ـ رر	spār-li (دو هجایی)
سول (دوهجایی)	رر سی ودوم ـ رر	swəl (یک هجایی)
ستومانی (چهار هجایی)	رر شانزدهم ـ رر	sto-mā-nī (سه هجایی)
ستن (دو هجایی)	رر بیست وهشتم ـ رر	stən (یک هجایی)
سپم (دوهجایی)	رر بیست وهشتم ـ رر	spam (یک هجایی)

(۱۵) درکرنې روغ (قطعهٔ هشتم) نیز این دیا سیلا بیزم واقع است.

سپنهی (سه هجایی) درقطعهٔ بیست وهشتم – بجای span-say (دوهجایی)

سپك (دو هجایی) رر بیست وچهارم – رر spək (یك هجایی)

سپور (دو هجایی) رر شانزدهم – رر spor (یك هجایی)

سپزه (سه هجایی) رر یازدهم – رر spə-zə (دوهجایی)

سپانده (سه هجایی) رر پانزدهم – رر spān-də (دوهجایی)

ستازي (سه هجایی) رر بیست وپنجم – رر sta-zay (دوهجایی)

ستونی (سه هجایی) رر سوم – رر ŝtu-nay (دوهجایی)

سپزمي (سه هجایی) رر رر – رر spaz-me (دوهجایی)

سپی (دوهجایی) رر نهم – رر spay (یك هجایی) *

سپونی (سه هجایی) رر بیست ونهم – رر spu-nay (دوهجایی)

سکاروي (چهار هجایی) رر بیست ونهم – رر skār-way (دوهجایی)

سپیره (سه هجایی) رر بیستم – رر spe-ra (دوهجایی)

سوه (دو هجایی) رر دهم – رر swa (یك هجایی)

شپون (دو هجایی) رر نهم – رر šspun (یك هجایی)

شپه (دو هجایی) رر هشتم – رر špa (یك هجایی)

شپی (رر رر) رر رر – رر špe (یك هجایی) جمع شپه

شپینی (چهارهجایی) رر بیستم – رر špe-nay (دوهجایی)

شکون (رر رر) رر دهم – رر škun (یك هجایی)

شمیرل (سه هجایی) رر سی ودوم – رر šme-rəl (دوهجایی)

شپیلل (سه رر) رر سی ودوم – رر špe-ləl (دو رر)

ښکل (دو رر) رر سی ودوم – رر škəl (یك هجایی)

ښکرا (دو هجایی) رر نهم – رر skar (یك هجایی)

ښوي (دو هجایی) رر بیست وچهارم – رر sway (یك رر)

ښکاریدل (چهارهجایی) رر سی وسوم – رر skaredəl (سه رر)

ښکاره (سه هجایی) رر سی ویکم – رر škāra (دوهجایی)

غلا وزه (سه هجایی) رر یازدهم – رر ǧlāw-zə (دوهجایی)

غبرگولی (چهارهجایی) رر چهاردهم – رر ǧbar-go-lay (سه هجایی)

غوز (دوهجایی) رر سوم – رر ǧwaz (یك هجایی)

غوا (دو هجایی) رر نهم – رر ǧwā (یك هجایی)

غلا (دو هجایی) رر بیست وپنجم – رر ǧlā (یك هجایی)

کراسته (سه هجایی) درضمیمهٔ قطعهٔ سوم – رر kras-tə (دوهجایی)

---

* درکلمه او ښپی (قطعه دهم) که بمعنی سگ آبی است نیزدیاسیلا بیـزم واقع می باشد .

کور (دو هجایی) در قطعهٔ پنجم ــ بجای kwar (یك هجایی) بمعنی انگور

کښل (دو هجایی) رر سی و دوم ــ رر ksəl (یك هجایی)

کلك (دو هجایی) رر بیست وچهارم ــ رر klak (یك هجایی)

ګران (دو هجایی) درقطعهٔ بیست وچهارم و بیست ونهم رر Grān (یك هجایی) بمعنی ذی قیمت وارج مند

لوستل (سه هجایی) درقطعهٔ ۱۷ــ۳۲ ــ رر lwas - təl (دو هجایی)

لوړ (دو هجایی) رر هفتم ــ رر lwəṛ (یك هجایی)

لمر (دو هجایی) رر بیست وسوم ــ رر lmar (یك هجایی)

در کلمات (لمرخاته) (لمرلویده) (لمرخوك) که درقطعهٔ هشتم بیامده نیز این دیاسیلابیزم واقع است .

مرسته (سه هجایی) درقطعهٔ سی ام ــ بجای mrəs-tə (دو هجایی)

مرستیال (سه هجایی) رر سی ام ــ رر mrəst-yāl (دو هجایی)

مړه تبه (چهار هجایی) رر بیست ونهم ــ رر mṛa-ta-bə (سه هجایی)

مړه خوږه (چهار هجایی) رر بیست ونهم ــ رر mṛə- xwəẓ (دو هجایی)

مړینه (سه هجایی) رر سی ام ــ رر mṛi-́nə (دو هجایی)

مراوي (سه هجایی) رر سی ویکم ــ رر mṛā-way (دو هجایی)

ملا (دو هجایی) رر سوم ــ رر mlā (یك هجایی)

در کلمات ملاوینتی (ضمیمهٔ قطعهٔ سوم) وملاتړ (قطعهٔ سی ام) نیز این دیاسیلابیزم واقع است .

میاشت (دو هجایی) درقطعهٔ هشتم ــ بجای myāšt (یك هجایی)

در کلمهٔ میاشتنی (قطعهٔ بیستم) نیز این دیاسیلابیزم واقع است . ngarol

نغاړل (سه هجایی) درقطعهٔ سی و دوم ــ بجای nǧəṛəl (دو هجایی)

نسزل (دو هجایی) رر سی ودوم ــ رر nẓəl (یك هجایی)

نجلۍ (سه هجایی) رر دوم ــ رر nji-lə́y (دو هجایی)

نسزور (دو هجایی) رر دوم ــ رر nẓor (یك هجایی)

نغري (سه هجایی) رر شانزدهم ــ رر nǧa-ray (دو هجایی)

نګولی (سه هجایی) رر چهارم ــ رر ngwa-ǩay (دو هجایی)

وریته (سه هجایی) رر رر ــ رر wri-ta (دو هجایی)

ورور (دو هجایی) رر دوم ــ رر wror (یك هجایی)

در کلمات (وراره) و (وریره) و (وریندار) نیز این دیاسیلابیزم واقع است .

ولل (دو هجایی) درقطعهٔ سی و دوم ــ بجای wləl (یك هجایی)

وړاندي (سه هجایی) رر هفتم ــ رر wṛan-di (دو هجایی)

وړاندینی (چهار هجایی) رر بیستم ــ رر wṛan di-nay (سه هجایی)

ورك (دو هجایی) . رر سی ویکم ــ رر wrək (یك هجایی)

کلمه			بجای	
ورانگه (سه هجایی)	درقطعهٔ	سی ام ـ بجای	wran-ga	(دوهجایی)
وران (دو هجایی)	رر	شانزدهم ـ رر	wrān	(یك هجایی)
وروسته (سه هجایی)	رر	هفتم ـ رر	wrus-tə	(رر رر)
وروستی (چهار هجایی)	رر	بیستم ـ رر	wrus-tə-nay	(سه هجایی)
وروست (دو هجایی)	رر	سی ویکم ـ رر	wrost	(یك هجایی)
وروستیدل (پنج هجایی)	رر	سی وسوم ـ رر	wros-te-dəl	(سه رر)
وری (دو هجایی)	رر	چهاردهم رر	wray	(یك هجایی)
ورل (دو هجایی)	رر	سی ودوم ـ رر	wṛal	(یك هجایی)
ورز (دوهجایی)	رر	نهم ـ رر	wrəẓ	(یك هجایی)

۲ـ عده ای از لغات پشتو درمطابقت با وزن قطعه تلفظ اصلی خودرا دگرگون می سازد ۰ چون :

کلمه	تلفظ اصلی			بجای	
الوتکه	Alawtaka	درقطعهٔ	بیست وهفتم ـ بجای	Alwatakə	
الوتل	Alaw-təl	رر	سی ودوم ـ رر	Alwatəl	
بیدیدل	bededəl	رر	سی وسوم ـ رر	bidedəl	
پیښور (دوهجایی)		رر	بیست وششم ـ رر	pe-sa-war	(سه هجایی)
پخوا	paxxwā	رر	ـ رر	paxwā	(پی تشدید)
پیښي	pi - ṣe	رر	سی ام ـ رر	pe -ṣe	(که هردو یا مجهول است)
پیېل	piyəl	رر	سی ودوم ـ رر	peyəl	(بایای مجهول)
پیچل	pičəl	رر	سی ودوم ـ رر	pečəl	(بایای مجهول)
پیژل	pižəl	رر	سی ودوم ـ رر	pežəl	(رر رر)
جاوله (سه هجایی)		رر	چهارم ـ رر	جاوله (ژاوله)	(دو هجایی)
خاور (یك هجایی)		رر	بیست وسوم ـ رر	خاوره	(دوهجایی) (۱٦)
چوغکه (دوهجایی)		رر	دوازدهم ـ رر	ču.Ğa.Kə	(سه هجایی)
حلرمه خور	cələr maxo rə	رر	سیزدهم ـ رر	cala rə maxor	
درانیدل		رر	سی وسوم ـ رر	درنیدل (درندیدل)	
درومل (سه هجایی)		رر	سی ودوم ـ رر	dru.məl	(دوهجایی)
درنست	darans ət	(سه هجایی)	درقطعهٔ سی ام ـ رر	dranəst	(دوهجایی)
بوډی مار	duday mār	درقطعهٔ	سی ام ـ رر	dodəymār	(باواومجهول)
ریبل	ribəl	رر	سی ودوم ـ رر	rebəl	(بایای مجهول)
رڼ وڼی	raṇ wu nay	(سه هجایی) درقطعهٔ	بیست وهشتم بجای	ru ṇə wunay	(چهارهجایی) (۱۷)

---

(۱٦) درص ٦٦ متن چاپی نصاب این کلمه بشکل ((خاوره)) نوشته است ولی بمراعات وزن قطعه باید ((خاور)) تلفظ شود ۰

(۱۷) رك ۰ پښتو قاموس ۱ ر ۵۴۵

زغمل	zaǧ - məl	درقطعهٔ سی ودوم ـ بجاي	zǧa məl	
ژرند	žarand	رر بیست وهشتم ـ رر	žran də	
سترگه	satərgə	(سه هجایی) درقطعهٔ سوم ـ رر	stər -gə	(دوهجایی)
شکنه	šak-na	درقطعهٔ چهارم ـ رر	ška na	
ښوروا	sạwarawa	(چهارهجایی) درقطعهٔ چهارم بجاي sor wā		(دوهجایی)
کړنه	kaṛ - nə	درقطعهٔ سی ام ـ بجاي	kṛə-na	
ککړی	kakkarəy	رر سوم ـ رر ککړی (بی تشدید)		
نښته	nəṣ - tə	رر سی ام ـ رر	nṣə-tə	
ویښل	wišəl	رر سی ودوم ـ رر	wešəl	(بایای مجهول)
ویښته	wiṣtə	رر سوم ـ رر	weṣtə	(بایای مجهول)
وریځ	warij	رر پانزدهم ـ رر	wri ji	وریجی
وازده (سه هجایی)		رر چهارم ـ رر	waz də	(دوهجایی)

یاء متعارف تاء نیشی که دفتانگ əy است در برخی از موارد بتابعیت هم آهنگی قافیوي به دفتانگ a y برگشته ، چون :

سلگی بجاي سلګۍ (درقطعهٔ بیست ونهم)

ننکی رر ننه کۍ (رر رر رر)

توتی رر توتۍ (رر رر ششم)

خمخی رر خمخۍ (رر رر رر)

لوغی رر لوغۍ (رر رر رر)

کنډي (کونډي) بجاي کونډۍ (درقطعهٔ بیست وششم)

چاټي بجاي چاټۍ (درقطعهٔ بیست وششم)

۳ـدگرگو نی هایی که درتبییض رخداد ه است ؛

الف ـ در لغات :

ابو در قطعه بیست و سوم بجای(اوبه)

اتهن در قطعه هفد هم بجـــای(اتن)

ارخچینه در ضمیمهٔ قطعهٔ ســوم بجای (ر خچینه)

ارحبس در قطعه بیست و نهـــم بجای (ارخبس)

بریز در قطعه هشتم بجـــا ی(بریزر) وزن مصرع نیز متقاضی این تکمیل است

بریز در قطعه هشتـــم بـــجای بربند)

پتهن در قطعهٔ دوازد هـــــــم بجای (پتن)

پتهنگ در قطعهٔ دوازد هـــــم بجای (پتنگ) (۱۸)

پره‌دونی در قطعهٔ بیست‌و هشتم بجای (پزه‌وونی) (۱۹)

پر غنی در قطعهٔ بیست و نهم به‌جای (برغتهی) (۲۰)

پمنی در قطعهٔ بیستم بجـــا ی(پمن)

پواست در قطعهٔ بیست‌و چهار م بجای (پوست) بمعنی نرم

ترخخ* در قطعهٔ بیست‌و هشتـــم بجای (تر ښخ) بمعنی تیشه

تو خی در ضمیمه بیست و نهم بجای (توخی)

توری در قطعهٔ ششم بـــجـــا ی(توری)

تبکی در قطعهٔ بیست و هفتم به‌جای (تیکی) بمعنی نیام

تالیدل در قطعهٔ سی‌و سوم بـــه‌جای (اتالیدل) وزن مصرع نیـــز متقاضی این تکمیل است .

۱۸رك. پشتوسیند ۱ر۸۹ـپشتوقاموس ۱ر۱٥٤

۱۹ـرك. پښتو سیند ۱ر۱۰٥ـسپیڅلی پښتو ۲٥٥ـدر ص ۱ر۱۷۹ پشتو قامو س (پزونی) بیامده .

۲۰ـرك . پښتو قاموس ۱ر۹۱

*ترخځ بمعنی تریز پیراهن باشد(رك . پښتو قامو‌ســـــ ۱ر۲٤۰ ـ سپیڅلی پښتو ۷٦ وغیره)

ټنی در قطعهٔ سو م بجـــــا ی(تنهی)
توگی در قطعهٔ بیست‌و هــفتــم‌بجای (ټوکی)
ښت در قطعهٔ سوم به جـــــا ی(ښټ)
ښخن در قطعهٔ بیست ودو م بــه‌جای (چخن) (۲۱)
ښنده در قطعهٔ بیست وسوم بــه‌جای (ښنډ)
خر لمی در قطعهٔ د هــم بجــای(خړلمی)
خشت موښی در قطعهٔ بیست وهشتم بجا ی (خټموښی) (۲۲)
داملی در قطعهٔ بیست و ششــم‌بجا ی (درملی) بمعنی طبیب
دروالی در قطعهٔ بیست و پنجــم‌بجای (دړوایی)
دالګی (سه هجایی) ــدر قطعه‌بیست‌و نهم ــ بجا ی والګی (د و هجایی)
داریره تبه ــدر قطعه بیست‌ونهم‌بجای واریزه تبه
دار ــ در قطعه سی ام‌ــبجای ډار
دارن ــدر قطعه سی ام‌ــ بجای ډارن
ډاك، ډاکی ــ در قطعهٔ هفتم‌ــ به‌جای ډاګ‌ــډاګی
سګنی ــ در قطعه بیستم ــبجای سږنی
سمکی ــ در قطعه پانزد هم ــبه‌جای شمکی
سندا ــ در قطعهٔ نهم ــ بجــا ی‌سنډا
شندك ــ در قطعهٔ دهم ــ بجــای‌شونډك (خرطوم)
شین شو پی در قطعه پانزد هم‌ــبجای شین شو بی
شی خوا ــ در قطعه هفتم ــ بجای‌ښی خوا

۲۱ــرك . پښتو سیند ۱ر۲۲۷ــ۲۳۷ــلغات افغانی ۹۰ــظفر اللغــات ۳۳۷

۲۲ــرك . پښتو سیند ۱ر۲۸٦ــپښتو قاموس ٤۲۰ــ سپیڅلی پښتو ۲۲۹

غنهو– در قطعهٔ سو م – بجـــا ی غتهو (غوتهو)
کاه کوی –در قطعه بیست و نهم–به جای (کاه) و (کوی)
کك خلی– در قطعه پانزد هم –بجای (کك) و(خلی) که کلمتیـــــن مترادفند
کین خوا در قطعه هفتم – بجا ی کینڼ خوا
کوك – در قطعه دهم – بجـــای کوږ (کفتار)
گوتهی در قطعهٔ سوم بجا ی گو تی
گیدو در قطعه بیست ودو م بجای گیډو
گوجن – در قطعه بیستو نهم–بجای (گوځڼ) (گوزڼ)
لوگك – در قطعه بیستوسو م–بجای (سوگك) بمعنی (شبنم)(۲۳)
مانیجن در قطعه سی ام – بجای(مانهی جن)
میږ– در قطعه نهم – بجـــا ی(مږ) بمعنی قو چ
میاشت و شوقدر در قطعه سیزدهم– بجای (میاشت دشوقدر)
ناوړتیا (چهار هجا یی) د رقطعهسیزدهم –بجا ی ناو لتیا (ســــه هجایی) (۲٤)
نرکتی در قطعهٔ نهم – بجـــا ی نرکتهی
نغږول در قطعهٔ سی ودو م – به جای(نغړدل) بمعنی بلعید ن .
نیمسی در ضمیمه قطعهٔ سو م –بجای نیمځی
ب– در مصر عها :
درص ۸۵ نسخهٔ مطبوع نصاب(اتهال بنورند ناآرا م دا ن وا ندیگری ساکن) بیامده ،که شکل صحیـــح آن در مسوده (اتهال وگوند ناآرا م دان و ان دگر جنبه) بود .

۲۳–رك. سپیځلی پښتو ۱۷۸ –پښتو قاموس ٦٥۸ .

۲٤–معنی لغت محر ف ناوړتیا در متن نصاب «مرداری » بیا مده ، ولی معنی صحیح ناولتیا ناپاکی‌است«ناوړتیا» معنی عدم لیاقت ومناسبت را دارد .

در ص هفتاد نسخهٔ مطبو ع نصاب (مړاست مرده ولی زنده را ژوند ی دان) بیامده ، که شکل صحیح ومطابق به هم آهنگی قافیوی قطعه،در مسوده (مړاست مرده ولی ژوندی‌است زنده بسر) بود .

٤ـلغاتیکه ضبط آن محل تا مـل است :

(اشترکی) در قطعه یازدهم(ص سی‌وپنج نصاب مطبوع) بمعنی خار پشت بیامده ، در فر هنگها ی‌موجود پشتو کلمتی بدین ضبط یافت نشد .

(تنګ) در قطعه بیست و چهارم(ص شصت‌و هشت) بمعنی محکم بیامده ، غالباً ضبط نصاب محـرف کلمه (ټینګ) است .

(جړل) در قطعهٔ سی ودو م (ص نودو پنج نصاب مطبوع) متراد ف درو مل بمعنی روانه گردید ن‌بیامده‌گریستن را دریکی از لهجه هـــای پشتو «جړل» گویند که محـــر فژړل باشد ،و لی بمعنی مضبوطـــه نصاب کلمه « جړل» محل تامل‌است.

(چرك) در قطعه پانزد هم (صـــ‌چهل وسه نصاب مطبوع) به معنی پالك بیامده ولی ضبط صحیـــــح آن (چرګ سابه) است. (٢٥)

(کرك) در قطعه بیست و دو م(ص شصت ودو نصاب مطبو ع) بمعنی (آنکه از بیخ گو ششــــــن نیست) بیامده شاید این لغت‌محرف «کوك» باشد . کوك در پشتـــــو گوسفندی را گویند که اصلا گوش نداشته باشد (٢٦)

(مسی) در قطعهٔ پنجم (ص نزده نصاب مطبوع)بمعنی ناك بیامده،اما ضبط صحیح آن ما مسی است (٢٧)که در ٢ر٢٣٢ پشتو قا موس بشکل (ما موسی) ضبط است .

٢٥ـرك . سپیڅلی پشتو ٥٣ ـپشتو قا موس ١ر٣٤١ـ پښتوپښتو قاموسی ٢ر١٤١٨

٢٦ـرك .پښتو قاموس ٢ر١٣٧

٢٧ـرك . سپیڅلی پښتو ٢٥٢ـلس زره لغات ٦٧٣ ـ پښتو سیند ٢ر٢٣٩

(وړی) در قطعهٔ یازد هم (ص سی‌و چار نصاب مطبوع) در زمرهٔ حشرات بمعنی کود ی بیا مد ه. درفرهنگهای پشتو لغتی بدین هیا ت یافت‌نشدکه معنی (کودی)رابدهد .

٥ـلغت هاییکه معانی آن محل تامل است :

(توتی) در قطعه هفتم (ص پنجاه) بمعنی مزاح بیامده،و لی«توتی» کلمه ایست از لغا ت اضداد که‌معانی ستایش و نکو هش راافا ده کند، این کلمه به معنی مزا ح وظرافت دیده نشده .

(چیلمچی) در قطعه ششم (ص بیست‌ودو) بمعنی آفتابه بیا مده‌ولی در پشتو ظرف دستشو یی (لگن) را(چیلمچی) گویند . (۲۸)

(شډل) در قطعه بیست و چهارم(ص شصت‌وهشت) بمعنی(تکهٔ)کم داشت بیامده ولی در پشتو خوشه‌ایرا که دانه نگرفته باشد ، شډل گویند مجازاً تکه ایرا که نسبح آ ن‌صفت (بهم پیوسته) نباشد نیز شډل نامندومرد مان بی تهذیب رانیز شډل گویند . (۲۹) بدلالت الزامی ازین کلمه معنی کم داشت‌وکم دوام رامیتوان گرفت و لی در محاوره معمول نیست .

(غوباړی) در قطعه یاز دهم(ص سی‌و چار) بمعنی (قانغوز) بیامده وبا خزد که مراد فدانسته‌شده و لی در ۲ر۱۰۲ پښتو سیند (غوباړی) چنین معنی کرده‌اند :

«نوعی از مگسی است که گا و ،اسپ و شتر را می گزد و حیوان‌را خیلی ناآرا م می سازد ،دم کج‌دارد . » و در پشتو قاموس بمعنی خر مگس ضبط است . (۳۰)

۲۸ـرك . پښتو سیند ۱ـ۲۳٤ـسپیڅلی پښتو ۱۳٥ـ لس زر ه‌لغات ۲٦۰ ـطفر اللغات ۳٤٦

۲۹ـرك. پښتو سیند ۲ر٥۸ ـپښتو قاموس ۲ر۹

۳۰ـ رك . پښتو قاموس۲ر٦۱

(کوپری) در قطعه سو م (ص نه) بمعنی تار ك سر بیامده ولی کوپړی وکوپړ ه در پشتو بمعنی جمجمـــه (کاسه سر) باشد . (۳۱)

لتاړ در قطعه سی ام (صــــــ هشتادوهفت) بمعنی گر فتـــار ی بیامده ،و لی لتاړ در پشتو بمعنی پامال باشد . (۳۲) مولف درین مورد باکمی تحریف اشتبا هی را تقلیـد کرده که در پشتو سیند واقـــع است و لتاړ رابه مبتلاو آغشتـه معنی کرد ه اند (۳۳) در دیـــوا ن رحمان بابا کلمه لتاړ بمعنی پایمال چنین بیامده :

په ظاهر صورت خو هسی معلـو میږی
چی به خس غو ندی تر پښو لاندی لتاړ شی

لنډی و نیمکی در قطعه هفد هم (ص پنجاه) بمعنی سرود ملی بیامده امالنډی و نیمکی اشعار ی است درپشتو که مصر ع نخستین نه ومصرع دو مین آن سیزده هجا می باشد وفشار آن بر هجا هـا ی ٤ـ٨ـ۱۲ واقع است بدین شکل :

که دشید و لښتی پر ی سم کړم
خزان وهلی باغ می نه نیسی گلونه

من درپایا ن کلام بار دیگر جهدوابتکار شاعر را مورد ستایش قرار داده اکادیمی علوم افغانستان را به طبع و نشر این اثر مفید شادباش می گویم .

۲۹میزا ن ۱۳٦۲
پوهاند عبدالشکور « رشاد»

۳۱ـ ر ك .پشتوسیند ۲ر۱٥۱ـسپیڅلی پشتو ۹۷ـپشتوقاموس ۲ر۱۲۳

۳۲ـرك . سپیڅلی پښتو ٥۳ـپښتو قاموس ۲ر۱۹٦ درین فرهنگ نیز کلمه آغشته رابا پایمال نو شته اند

۳۳ـ رك. پښتو سیند ۲ر۲۰٤

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام ایزد توانا جل عظمته این منظومهٔ مختصر را در حل لغات پشتو به سبک نصاب صبیان فراهی با ابتکار و ترتیب منظم تری اساس گذاشته لغات ضروری را صنف صنف و هر صنف را در قطعهٔ جداگانه مثل : مدخل ، خویشاوندان ، اعضا ، حیوانات اهلی و وحشی ، طیور وغیره و نیز عده ئی از مصادر متداوله را درج نمودم تا شخص هر صنف لغت را که خواهد ، از قطعهٔ متعلقهٔ به سهولت دریافت کرده بتواند . اصل مرام من ازین نصاب حفظ لسان پشتو بود . چه چیزهایی که به قید تحریر و خاصتاً بقسم منظوم می آید در حافظه بیشتر محفوظ میماند .

چون این منظومه حاوی لغات ضروریه یی است که در محاوره روزمره بکار برده می شود آرزو ممکن از ان یک کتابچه لغات جیبی بوجود آورده مورد استفاده شایقین تحصیل این زبان قرار داده شود.

اگرچه زبان مادری من اوزبکی است ، اما بحکم علاقه یی که به این زبان رسمی کشور داشتم در آموزش و تحصیل آن مساعی و جهد خود را بکار برده باوجود محدودیت معلوماتم در ترتیب این اثر اقدام نمودم . البته در باره هر لغت از زباندانان لسان پشتو و بعضی آثار که در دسترسم بود ، از تحقیق و تدقیق خود داری نکردم من یقین دارم که درین اثر اشتباهات و اغلاط هم وجود خواهد داشت . از دانشمندان ارجمند امید عفو و اصلاح دارم . بحکم این مثل که هر ملت بزبان خود زنده است ، جامعه افغانی ما برای احیا زبان ها کوشش میورزند در هر گوشه وکنار نویسندگان بقدر توان خویش در توسعه و انکشاف این لسان ها کوشش ورزیده و می ورزند که در نتیجه آثار مفیدی بوجود آورده در دسترس هموطنان قرار داده اند . اینک منهم ازین نقطه نظر محض غرض خدمت بزبان پشتو این اثر ناچیز را ترتیب

داده به اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان تقدیم
میدارم تا منهم درین راه خشت پاره یی گذاشته باشم
وامید دلی التوفیق فقط
قاری محمد عظیم عظیمی سرپلی جوزجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

نو ری ژبی ز ده کول که دی کمال

خپله ژبه هیرول بی کمالی ده

•••

الا ای طفل نو آموز دلبر

نصاب پشتو ہست این ساز ازبر

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

بکن بسم الله از بحر هزج سر

بود څښتن چو خاوند ایزد پاک

نبی باشد رسول حق پیمبر

چو پښتو ہست افغانی و پښتون

همیدان قوم افغان دلاور

ژبه باشد زبان وحرف توری
لیاره دان قواعد ای برادر
هجا شد تورکی مانند ازگی
بودمخرج وتوځ ای نکوفر
ټکی نقطه لوړکۍ را زبر دان
چو کوزکۍ زیر کږکۍ پیش بشمر
زورکی هست یک نوعی زفتحه
که درپشتو است مخصوص مقرر
خوځندی حرکت غړوندۍ اما
چو وچ گردید با ساکن مفسر
تلفظ کړ، کړه فعل است، نوم اسم
که توری حرف شد در ضبط آور

قطعهٔ دوم در لغات خویشان

زهی نبات لبت خورده آب از کوثر
کمر بخدمت قد تو بسته نیشکر
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
به بحر مجتث این قطعه را بکن از بر
سهی چه؟ مرد بنخهٔ زن پلار چیست؟ پدر
چنانچه نیکه بود جد مور شد مادر
انا است جده تره با اکا بود کاکا
نیایی خال، پسر زوی، لور چه؟ دختر
ورور چیست؟ برادر وراره شد پسرش
ترور عمه و خاله است خور چه؟ خواهر
وریره شد بلغت دختر برادر، لیک

خوبنینه خاشنه، داماد زوم کن از بر

کسی ز تربور اگر پرسدت، عمو زاده است

چو خورځه شد خورېی نیز زادهٔ خواهـر

زن برادر اندر لغت وریندار است

عروس گوی تو ناوې نږور عیال پسر

شده است شوهر خواهر خسر بره اخښی

خښوی خواښې و واده است توی ای دلبر

زن نکاحی آرتینه دان و ماندینه

چنانچه بن بود انباق میره شد شوهر

پلارګنی پدری خویش واقربا باشد

نیاګنی شده خویشان ز جانب مادر

چو قام قوم شد و خودګی است خپلوان

بود برادر شوهر برای زن لیور
بی بی است مبرمن وکچنی است کمکی خورد
کنیز مینځه هلك بچه نجلی دختر
تو تله دختر کاکا نوایسه دان لمسی
چنانچه هیئت فامیل شد کهول و ټبر
بگوی میره به پشتو تو مادر اندر را
پلندر است بدینسان بدان پدر اندر

قطعه سوم در لغات اعضا

گل رخسار تو گاهی که میگردد عرق افشان
ز دامان شفق گویا کواکب می شود ریزان
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
بود بحر هزج خوش همچو مرغان چمن برخوان

بدان کوپخی سر و کوپریه به معنی تارک سر شد

چو تندئ هست پیشانی و ره وچی ابروای جانان

سترگه، لیمه چشم و جُپزمه هم پلک چشم آمد

کسی دان مردم چشم و ولی بانه بود مژگان

غونی موی بدن هم اوربل وپیکی بود کاکل

ولی پیکی دوشیزگان را خاص نیکو دان

پزه بینی خوله باشد دهان و شونده لب آمد

ژبه باشد زبان وغوز گوش وغابس شد دندان

غرېد باشد گلو هم غومبری برجسته گی رخ

تو داړه نیش دندان هلک حلق و کام تالو دان

بریت و زیره میباشد بروت وریش درمعنی

زنه باشد زنخ مخ روی ونښته موی را میدان

بود جج غبغب و غاړه است گردن څت پس گردن

رخ آمد باړخو سینه ټټر تی را بدان پستان

زړه شد دل شد ینه باشد جگر، میدان سږی را شش

که کولمې روده خټه نس شکم نو هست ناف آن

ترنجی تلخه، اشکمبه لړی گرده بډوگی هست

بود توری تلی و لاس دست وپشت ښا میدان

بدان مټ بازو ولیچ است ساعد څنگل آرنج است

څپه چون منگل آمد پنجه هم گوتی انگشتان

الاشه زامه وسوراخ بنی هم سپږمې هست

بود مروند بند دست و وریځې بیرهٔ دندان

مثانه پوکنۍ میباشد بول است متیازې

ولی پښتی قبرغه، رگ وږی شد زلف څڼې دان

ستونی نیز حلق و پستوکی هم نرمهٔ گوش است

خبنو قان قرتک باشد شقیقه ہتیک ای جانان

کف دست ورغوی نوک ست ناخن ہم پنبه پای است

تله باشد کف پا پاشنه پونده ورون چه ؟ ران

چو زنگون زانو، ساق باشد پہکی و پونہی

هدهوکی استخوان باشد پله پی وینه خون میدان

اوزه شانه دماغ و مغز ماغزه کله ککری شد

ملا باشد کمر خوته خصیه اوسکی اشک چشمان دان

تخرگ آمد بغل اما خولی باشد عرق بشنو

سورت میگو بدن سا ہست روح وہم نفس میدان

ایضاً قطعه سوم در ملبوسات و مفروشات

به رخت تا ز خط نشسته غبار

روز ما زان شده است تیره و تار

فاعلاتن مفاعلن فعلن

وزن بحر خفیف شد ای یار

خت بود باکمیس پیراہن

راگ پتلون پرتوگ است ایزار

ہست پوشاک اغوستہ درپشتو

اندرکہ جاکت است حفظ بدار

سدری وہم خولی چپن این را

واسکٹ وہم کلاہ وجامہ شمار

شد کوخو چکمن وولی پگڑی

ہمچو پٹکی بدان بود دستار

چوتہ چپلی است چون خپلی

شد جرابی جراب ای ہشیار

بغره برقع خلات خلعت شد

روی بند است چاپل ای دلدار

هم ملاوستنی کمربند است

دستکله پنجه کش بکن تکرار

لستونی آستین جامه بود

هم گریوان یخن بیاد بدار

لاس وچ دست پاک چون ځپونی

پرتوکاش آمده است بند ازار

هست چادر پړونی و تهکری

جامه کالی شړی چه ؟ شال شمار

گو به پښتو قدیفه را تازر

هم تپوك پوستین به ضبط بیار

باز دامن لمن کوسی کپنک

سوگله هست چارق ای دلدار

کمبله هم تغر گلیم بدان

موچنه چون پنی بود پیزار

ارچینه در لغت عرقچین است

پیخه دان کلهٔ ولی مو دار

هم برستن چو تلتک است لحاف

نیمسی شد بدان نمد ای یار

همچو نمسی نمد کراسته نیز

باز بالنبت بالش ای دلدار

غوته هم چون تنی بود تکمه

کاج تکمه غراشه باز شمار

گوشواره است لښتی و والی
گوته انگشتر ای پریرخسار
باز پېزوان چه؟ زیور بینی است
پېزغمی چهار گل بکن تکرار
بنگړی اندر لغت توچوری دان
لیک کمتاله است چندن هار
عقد مروارید است مرغلره
پایله پای زیب یاد بدار
گانهه زیور بود ولی منتکی
نت بینی است ای نکو اطوار
شد درۍ باز فرش شطرنجی
لیک نالۍ است توشک ای بیدار

قطعهٔ چهارم در ماکولات

بدور روی تو خورده است زلف تاب شکن

و یا گرفته سیه مار سیب را به دهن

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

به وزن مجتث مقصور خاص شد در فن

مرِیه دگر تیکله هست همچو دودیه نان

هگّی چه؟ بیضه او به آب شد تلل رفتن

بدانکه نان جواری است سوڕسک اما

پولاو پلو پخول در لغت بود پختن

پیاوه شکنه چی چای گوشت هست غوښه

لم است دنبه ولیکن غوړي بود روغن

دگر شوروبې دوغ است پیروی قیماق

ولیک مستې بود ماست یادگیر از من

پوڅه چه؟ خام پنیر وشده است کوچ مسکه

کراړه هم چوکورت دان قروت خوړل خوردن

بگوی وازده چربو وزه بدان سیراست

شیدې است شیر که در لفظ تازی است لبن

گوړه است قند سپیه، نیشکر گنی باشد

نبات مصری وگرزیدل است گردیدن

غوړه است روغنی و دال ماش شد پاتی

بنسوروا است بدان شوربا کول کردن

چو پیشلمی سحری هست ناشتا ناری

وریت هست نګولی کباب هم سالن

نمک چه؟ مالګه مالګین بود نمکین

تـــریو شور بدان وچبنل چه ؟ نوشیدن
تریخ تلخ شکرلب چش است شیرین خوبز
ولیک خونند بود مطلق مزه به دهن
خوراک شد خوږنگ خوبزه است شیرین
تو نان چاشت بگو ځاښتی ووهه بزن
خرپړی است بدان شیر دوخته دردوغ
ولیک ارزه فله باشد بدان بوجه احسن
تو شیر اول نوزاد گوی کنداتي
گزان کنند فله لوشل است دوشیدن
اوماچ کوړتک هم سبوس آمد سي
به سیمیان شده تفسیر ماینچی ای پرفن
این چه ؟ افیون زوبنا ست درلغت دوشاب

خکیندن است بدان لب چش وچشک کردن

زیرنی است وخلوبی چه؟ ماغوت و جلبی

ولیک جاوله ساجق برای خاییدن

تروبی است بدان سرکه تروکی ترشک

قطعۀ پنجم در میوه جات

زهی خجل ز نهال قد تو سرو سمن

زرشک خط تو خورده بنفشه تاب وشکن

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

زبحر مجتث از میوه پر بکن دامن

مسی چه؟ ناک شد و هندوانه تربوز است

ولی بود ختکی خربزه کینل کندن

به پشتو است مننه سیب هم کود انگور

مویز وشکي بود وچکول چه ؟ خشکاندن
خاتوری است چو شفتالو انځر انجیر است
چنانچه آلوچه ارغنجک است ماته به من
ولیک آلو بالو شده است ارغنجي
خلنج توت چو جنغوزي جلغوزه مهٔ من
بگوی مندتر زردآلو کمبری نارنج
شده است سنځل سنجد بدان زروی فطن
چهارمغز بدان تو اوغز به مثل اکوږ
ولنگ انار شد ارغنج آلوای پرفن
تو باز خوشهٔ انگور رابگو وانبکی
چنانچه خستهٔ میوه است مندکد مهٔ من

• ● •

قطعهٔ ششم در ظروف

زهی به صفحهٔ روی تو دفتر گل طی
نموده وام زچشم تو نشئهٔ ساغر می
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
تو بحر مجتث میدان گوی از پس وی
کتهو چه؟ دیگ بود کاسه را بگو هتو می
که ظرف لونبی و سرپوش دیگ برغولی
غوک چه؟ مشک شد ادکاره است روغناغ
چو آفتابه که گدهوه است کوزه شد منگی
بگوی تهینگری و غاب درلغت لشقاب
چنانچه کاچوغه قاشق شده است چون خمچی
پیالهٔ گلی کندولی و کتهوری جام

ولیک کاسهٔ چوبی خورد شد کندهی

دیگی چه؟ دیگ و دیگوری است دیگ خورد

طبق چه؟ ساگنی و گاو دوشه شد لوغی

بگوی تو طبق چوبی کلان بنسانک

و لیک چاکله مشکوله قاب خورد رغی

چو آفتابه گلی هست، شد بدولی نام

چنانچه کاسهٔ چوبی است بوغ خم چاتمه

شد آفتابه چیلمچی و لیک دسته خوان

شده است بروتی ودست شویه هم توری

• • •

قطعهٔ هفتم درامکند

زهی زلف تو دام مرغ دل ها
گرفتارت هزاران جان شیدا
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل
هزج باشد چه شیرین بحر، جانا
بدان کہ بنار شهر است وکلی ده
کہ کور و کاله خانه خای شد جا
کره در خانه مانی قصر باشد
بگو بن باغ را ای سرو رعنا
کلا قلعه است انگر چه ؟ حویلی است
بگو غولی تو صحن خانه ها را
لوړ باشد بلند وتپه غونډی

چنانچه بیدیا و ډاك صحرا
وړانډې پیش خنگ و اړخ پهلو
څوړ با اکښته پایین، طرف خوا
هیواد آمد وطن هم مملکت نیز
ادیره مقبره از روی معنا
مخامخ روبروی و لاندې زیراست
چو باندې، پورته و پاس است بالا
به پښتو چوبتره چوپال باشد
که می سازند اندر بوستانها
وروسته آخر و آمد میان منځ
ز سوی راست وچپ ښی خوا وکین خوا
پس پشت است شا و مینه مسکن

چنانچه هلته آنجا دلته این جا

ولیکن شا وخوا دان هرطرف شد

پلو باشد جهت ای شوخ دانا

د باندی هست بیرون بیرته پس شد

د ننه اندرون باشد به معنا

بدان شد دروخه نزد تو لیکن

بدینسان درشخه نزدش نگارا

چنین هم راشخه نزد من آمد

چو میدان ډاګی و سربیره بالا

بدان حمام تودوبی چو حوض اود

بدینسان کنده چقری ای دلارا

همی گویند پان جر را به پشتو

گه لرشه گفته دربعضی زبان ها

همیدان اغزیانه ، زوزیانه

بمعنی خارزار ای ماه سِیما

بدان لښتی چو واله جوی باشد

شنیلی سبزه زار آمد به معنا

ولیکن کوکیانه هست گلزار

بود او بنسیانه اشترخانه جانا

بگو تشناب را چرچوبه ای شوخ

همتیه دوکان، پس و دنبال توشا

شوه باشد نشیب و کوز هم تحت

ژور میدان عمیق ای مرد دانا

ښوونځی مکتب است اما پوهنځی

بود فاکولته نیکو حفظ بنما
شفاخانه بود روغنتون بدنیان را
دواخانه است درملتون نگارا
بگو ناور تو حوض آب باران
نمایشگاه دان نندارتون را

قطعۀ هشتم در ازمنه

نگار سیمبر مه جبین مهر لقا
به بحر مجتث مقصور قطعه خواست زما
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
برای ازمنه این قطعه خامه کرد انشا
بدان که سال بود کال ماه هست میاشت
روځ چه؟ روز شپه شب شپې بود شبها

ولیک آمده سبزکال درلغت امال

چنانچه نن بود امروزشد سبا فردا

ز پار سال تو تعبیرکن پروسزکال

پارسال و درمکال باشد ای برنا

شب گذشته برالی نن شپه است امشب

ولی برون شده دیروز اوس چه ؟ حالا

سهارمال و سهار و گهیځ صبح بود

کری روځ همه روز بل سبا دگر فردا

ولیک غابنت بود چاشت غرمه نیمروز است

بریز است بدان خورد چاشت ای دانا

طلوع مهر لمرخاته و لمرخرك است

لمرلویده غروب ای رخ تو رشک ذکا

گړی چه؛ ساعت شد هفته درلغت اونۍ
زمان سابق و بگذشته تیره، پخوا
تو ماپښین به لغت دان نماز پیشین است
چنانچه مازدګر عصر شد مکن توقضا
نماز شام بود در محاوره ماښام
نماز خفتن ماختن است ای جانا
مفاد ترکله تاکی، همیشه معنی تل
که ناګهان شده ناڅاپه را بدان معنا

قطعهٔ نهم در حیوانات اهلی

ای قدت در ګلشن ناز ادا سرو روان
از خرامت هر قدم آشوب صد محشر عیان
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

هست در بحر رمل این قطعه موزون خوش بخوان

آس شد اسپ اونبی اشتر اسپه باشد مادیان

هم غوا شد ماده گاو لیکن غویی نرگاو آن

میزه میش میز بود قوچ پسه شد گوسفند

وزگری بز، ماده او شد وزه ای نوجوان

چیست مرغومی بدان. بزغاله وبره وری

چوچه اشترجونگی است کره اسپ آمدبهانه

دان خسی گوساله رالیکن پیشو گربه بود

چرگ رامیدان خروس وچرگه باشد ماکیان

خربود خرمادهٔ اوشد خره قاطر کچر

کره خرباشد کوتی گاومیش ماده میبنه دان

نرکتی سندا است گاومیش نر و غیلی رمه

شد شپون چوپان سپی سگ چوب لرگی ای جوان

هم بنکر شاخ و لکی دم، یال می باشد ورد ز
پشم می باشد ورہی بوك است کو ہان بوکا ن

قطعۂ دهم در حیوانات وحشی

سبزۂ خط تازده از گرد رخسار تو سر
گوی مشکین ہالہ پیچیده است بردو رقمر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
ہست این بحر رمل زو جیب خود کن پر گہر

زمای شیر و پہانك اندر لغت آمد پلنگ
شرمش ولیوه است گرگ و شد شناور جانور

لومڑی گیدڑ چہ؟ روباہست سور لنڈے شغال
یُز چہ؟ خرس کوك کفتار شکونِ جیره شمر

پیل و هاتی فیل غرغم آہوی کوهی بود

هوسی است آهوی دشتی و گوراخر گوره خر

سوی خرگوش است بیزو اینچنین بوزینه است

سرکوزی خوک است خانی میرموشان ای پسر

گودگهی شدگورکش شندك بدان خرطوم فیل

هم سوه شد سِم حیوانات ساز این راز بر

اوبن غوپی شد زرافه خرلمی سنجاب نیز

تورلمی میدان خفک کاو راست جلد معتبر

اوبسپی باشد سگ آبی آنکه او را نیز جلد

قیمتی هست و بود هر جای قدرش بیشتر

• • •

قطعهٔ یازدهم درحشرات

ای دهان تو غنچهٔ خندان

نِسخ با خط تو خط ریحان

فاعلاتن مفاعلن فعلات

وزن بحر خفیف هست بخوان

مار منگور شد لرم گردم

هست بنامار اژدهای کلان

مچ مگس باشد وولی پشه

ماشی وهم غوماشی است بدان

موش موزك مزه است موش کلان

مورچه راگفته میږی اهل زبان

وروزه گیك هم شپش سپږه

شد چو مخکی کلاس ای جانان
باز کـــربوړی نیز سرمښکی
نوعهـای کلاس شد ای جان
اږی و غنډك افعی و غنـدل
شد مچخ هـم ملخ زروی بیان
باز سـمساره بز چُشک باشد
تو وړی کودی ای پسر میدان
شد غوباړی چو خزدکه قونغوز
مـیږ تون آشیان مورچگان
غـنه شد عنکبوت درپشتو
هست جولا به عرف نام آن
چونکښه بقه، ماهی مایی و کـب

چنجی کرم است ای مهٔ تابان

خارپشت است جزکی اشتر کی

کشب از سنگ پشت داده نشان

باز چنگابش پنج پایک است

که به تازی است نام او سرطان

هست زنبور غومبسه غالبوز

نحل باشد غلاوزه نیک بدان

قطعهٔ دوازدهم در طیور

گرچه در خوبی مهٔ من از بتان افزونتر است

لیک در مهر و وفا از جمله خوبان کمتر است

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

شعر در بحر رمل زیبا چو سلک گوهر است

زرك كبك است مرغ، هم چون كرك شد بودنه

شارو مينا توتكى چغى ، كبوتر كوتر است

هيلى و خارى بود مرغابى و دو غدوغ وليك

آمده زالحى كلنگ وهم وزر بال وپراست

كارگه قارغه زاغ شين تاغه تو نيلى زاغ دان

چنچنه گنجشك ، بازش چوغكه نام ديگراست

كنك باشد جغد باشه باشه باشد شرخ چرخ

غكه ميدان گيزكه در بعضى لهجه كشگر است

بوم مى باشد كونگك گربته باشد عقاب

شهلند شاهين آنكه در مرغان به تيزى برسراست

كورگوره قمرى و چونيا بلبل وجل شد اكن

هم شتر مرغ اوبنى مرغه مرغ زرين بيگراست

هست بورا و پتنگ وهم پتن پروانه لیک
اولین از گل دوثانی از چراغ ای دلبراست
موش گیرآمد تهپوس کل مرغ می باشد پکه
هم کوتان قوتن ولیکن خرگته بغری قره است
گو ملاچرکک توهُدهُد را سپر کونده که ولی
نوعی از گنجشک کورا تاج برفرق سراست
تارو دراج است چهل کبک است آسیسی شین توپه
خورد گنجشکی است رنگ او کبود آخر نر است
زاغ نیلی باز شین طوطی چرندك چك چکه
هست کومول لک لک و پوپی بدانی شب پراست
سارك و پختك بگویی ساچ هم موسیچه را
هست چغزو شاه بوم آنکه کلانش پیکراست

قطعهٔ سیزدهم در ماه‌های قمری

زهی خجل ز فروغ رخت مهٔ تابان

هلال عید شد از شرم ابروی تو نهان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

تهور پشتو ازین قطعه یاد گیر آسان

حسن حسین به پشتو مهٔ محرم است

چنانچه شد سپره هم مهٔ صفر به بیان

ربیع الاول پشتو شناس لمړی خور

ولیک دوهمه خور را ربیع الثانی دان

دریمه خور بدینسان جمادی الاول هست

څلرمه خور جمادی الثانی است عیان

جمادی الثانی گویند استری خور نیز

رجب بزرگه میاشت است ای مهٔ خوبان
بدان میاشت و شو قدر همچه بازبرات
بود به لهجهٔ پشتو عبارت از شعبان
بگوی روژه مهٔ روزه کُچنی اختر را
نموده بر مهٔ شوال نام اهل زبان
میانی است بدین نهج ماه ذی القعده
که لوی اختر در عرف شد مهٔ قربان

قطعه چهاردهم در ماه‌ها شمسی

زهی شمشاد از سروقدت شرمنده در بستان
ز رشک طرهٔ خطت پریشان سنبل وریحان
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
شهور شمسی پشتو ازین بحر هزج بخوان

وری ماه حمل غویی مۀ ثور و غبرگولی

مۀ جوزا هم چنگابس شد زینسان مۀ سرطان

ولیکن زمری ماه اسد در اصطلاح آمد

وزی شد سنبله اما تله باشد مۀ میزان

لړم دان ماه عقرب نیز لیندی هست ماه قوس

تو مرغومی ز ماه جدی کن تعبیر ای جانان

بود هم سلواغه در لهجۀ پښتانه ماه دلو

چنانچه کب مۀ حوت است از من یادگیر آسان

• ● •

قطعۀ پانزدهم در حبوبات ونباتات

زهی رخت گل و سنبل بدوراو پیچان
لب تو پسته که رسته زگرد او ریحان
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
به بحر مجتث کشتی طبع ساز روان
غنم چه؟ گندم ودبشي جو ودیج برنج
شولي است شالی و مچ ماش هم زغیر کتان
زدن چه؟ ارزن هم کنځله بود کنجد
نـيني پله است دگرنیز گندم بریان
جوار هست جواری چنه نخود بود
اوړه است آرد ولی بانجان است بادنجان
اربړه است هلیه لونګ میخک شد

تو خاکشیر بگو جنجي ای ستوده جوان

پیاز کک بود وزردچوبه کرکمن است

ولیک گازره زردک ، ترالی توری دان

چو خردل اوری هم تمرهندی املی شد

ولی بود سمکی کاسنی بدان آسان

ونه درخت بود پانه برگ اغزی خار

درخت گزشده غزخس کگ خلی میدان

چو بیلنی ویلنه شین شوپی چه ؟ پودینه

سپانده بته اسپند گفت اهل زبان

ولیک بربک و باتوره است دهستوز

چنانچه شاهتره اوخکك بود زنیان

بنوون چو بنوونه بشنو درخت زیتون است

خرلنځه نیز درخت بلوط هست کلان

پنی چه؟ بته جاروب نیالگی چه؟ نهال

شده است درمه ودروی نی از قرار بیان

گه محاوره گشنیز را بگو دهنیا

چنانچه پیروتی هست بته پیچان

سمارق است بدان پوځکی چوپرمیږه

رواشس هست پښی دوده غوزه نیکو دان

توچرك پالک وسابه بگوی سبزیجات

مولی چه؟ ترب سوا از شبت بداده نشان

تراتیزک تو بگو غندوی ولی شلغم

شده زروی لغت تېپر ای شه خوبان

زرپ چه؟ نرگس پرهارپانه برگ زوف

هم اینچنین خرہ پانہ است کاہو ای فتان
چغانغہ تاج خروس و ببن گل صد برگ
ولی بود ببری نازبو کہ شد ریحان
گل گلاب سفید آمدہ است پلواری
گلاب زرد خری ای نگار غنچہ دہان
سیپین است گل نسترن ولی ششتی
بگوی تو گل داودی ای مہ تابان
عبارت از گل نیلوفر است دوہ ولیک
تو تہانتہ را بہ لغت بتہ جواری دان

قطعهٔ شانزدهم در لغات سیر وسفر ومنزل ومتعلقات آنها

ای بت گل رُخ ای مهٔ سیار
کن به بحر خفیف سیر گذار
فاعلاتن مفاعلن فعلات
هست تقطیع آن بکن تکرار
میشته مسکن، سکونت، ستوگنه
کوربه صاحب مکان بشمار
ملگری همچو مل رفیق ره است
ستو مانی چه؟ ماندگی، ره لار
دان تو پردیس را غریب وطن
سیل سیر است تگ بود رفتار

باز نندارہ را تماشا دان

زود ژر شد شتاب چہ؟ تلوار

حُندہ تأخیرهم ودان آباد

نبنہ باشد نشان ثلي چہ؟ منار

باز میگو وران تو ویران را

زحمت وسعی وکوشش است زیار

شخص باشندہ شد اوسپدونکی

بارہ باشد کرایہ ای دلدار

پردی چیست؟ یعنی بیگانہ

شد شناسا شنختہ ای هشیار

وسعت اندر لغت پراختیا

ور بود دربیاد نیک بدار

کټ بود چون پالنگ در پشتو
تخت خواب است ای نیکو اطوار
نغری چارختی است اچاغ
چیکړ و خته لای وگل بشمار
هست کړکی دریچه و کتکی
شده چوکی چو څوکۍ ای دلدار
کډه کوچ پونده کوچی هست
شد طرف سیمه، گوټ کنج وکنار
باز سپارلي سواری شد
شد بگی گادی و سپور سوار
پالکانه بدان تو روشندان
لیک گاونډی است بشنو جار

وسه چانه است بام خانه بلی
سله خشت و پلی پیاده شمار
ز وله اندر لغت اثاث البیت
پراو وکوت دان رباط وحصار
آسپند وکی است قنجوغه لیک
اورگادی است ریل حفظ بدار
قطعهٔ هفدهم در نوشتخوان وآنچه
تعلق به نطق زبان دارد
ای سواد خط تو مشک ختن
گشته در وصف تو زبان الکن
فاعلاتن مفاعلن فعلن
وزن بحر خفیف دان مهٔ من

پاهی اوراق دوات مشوانی
هست لیکل بدانکه بنوشتن
شد نویسنده را لیکونکی نام
لیکنه شد نوشته ای پرفن
کرښه سطر است لیك مکتوب است
لیکنی خامه ای لبیب زمن
باز وینا بدانکه گفتار است
شد لوستل بمعنی خواندن
هم لوستونکی است خوانده
خبره درلغت شده است سخن
هست پیغور طعنه و کنځا
چون بسکنځل دو سقط گفتن

پـړه اندر لغت ملامتی است

اشکي شاباسی آفرین خواندن

شد کسی چیستان و لیک وینډ

هست نطاق هم ویل گفتن

تو زوز را بگوی غالمغال

هست ضرب المثل متل مؤمن

بدلی سندری غزلها دان

رقص ملی پشتون است اتڼ

لنډی و باز اینچنین نیمکی

هست ملی سرود صاحب من

ټوکه ټوقی ظرافت است مزاح

غږ و نارې بود صدا کردن

خیرپنه بحث توکی مرد ظریف

تر ژبی شخص تتله والکن

ژبه ور آدم زبان آور

ناری و سوری شور و چیغ زدن

باز میدان دعای بد نبیوا

مرده زیری بود شنو از من

گنه باشد شماره در معنی

نیته تاریخ هست ای پرفن

•●•

قطعهٔ هژدهم در لغات ضمایر واسمای اشاره

زهی ضمیر تو برده زآفتاب ضیا
اشارت خم ابروت فتنهٔ دلها
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
به بحر مجتث این قطعه را بخوان به نوا
بدانکه ما و زه من موز بود به معنی ما
چنانچه تا و ته تو تاسو وتاسی است شما
ولی دی و ده ودي این سه راست ترجمهٔ او
دوی است صیغهٔ جمع و به معنی آنها
دده ددي است ضمیر اضافی ومعناش
بود ازو ددوی جمع معنیش زانها
زما شد ازمن ولیکن زموز بود از ما

ستا ز تو ست ستاسی چنین بود زشما

بود اشاره برای قریب دا و دغه

که هست معنیش این، جمع او دغو اینها

هغه چو هوغه برای بعید معنیش آن

هغو ست همچو هوغو جمع، معنیش آنها

داسې وهم دغسې از برای تشبیه است

به فارسی است همین طور ایندورا معنا

هسې دگر هغسې معنیش همانطوراست

خپل چو پخپل خان شد خود این سه را معنا

• • •

قطعهٔ نزدهم درکلمات استفهامیه وادات ربط

نکـنی از چه روگهی جا نا

پرسش حال دلفگار انزا

فاعلاتن مفاعلن فعـلن

وزن بحر خفیف حفظ نما

پو ښتنه پرسش است څنگه چطور

کله کی هست چېره، چېرته کجا

څه چه و څو بود به معنی چند

چقدر څومره کیست څوك و چا

کوم کدام است څومره چه مقدار

ځله ازچه بگو ولی است چرا

حرف وصل است چه به معنی که

معـنی که اگر بود هـم یا

و بدان او، لـیا به معـنی یا

حرف عطف است ایندو ای دانا

دی ، ده حرف ربط معنی است

پـکبنی ظرف اندروشدش معنی

لکه همچون برای تمثیل است

ترجمه از بود له و څخه را

هست حرف جهت بدان سه حرف

ور و دیگر در وسوم شد ړا

مثل درځم کمیروم سویت

راځه یعنی بسوی من باز آ

ورځه یعنی برو بجانب او

ای زهر سوی ره به تو دل را
هم چنین درته شد به تو راته
به من و ورته شد به او جانا
هله میدان برای تحریض است
پس و باندې است حرف استعلا
کلمات مبالغه میدان
بیخی ونیږدې و باز خورا
ټک به تأکید رنګ شد مخصوص
مثل ټک تور یعنی خوب سیا
ښیه، هو، هوکې حرف ایجاب است
جای خوب و بلی کنند ادا
ځکه مخصوص بر تعلیل است

زینجهت هست ترجمه او را

تر پی انتها غایه بود

معنی او به فارسی شد تا

هیڅکله از برای تاکید است

معنی او است هرگز ای دانا

حرف نفی است یه به معنی نه

پرته ، بی له حرف استثنا

قطعهٔ بیستم در اسماء منسوبه

ای در نگاه تو اثر صد پیاله می

باشیم در خمار وصال تو تا به کی

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

بحر مضارع است بخوان خوش به بانگ نی

هرچیز اولینه بود هست لمړنی
شد منځنی میانی ، اخیری وروستنی
امروزه را بگو نننی درمحاوره
دیروزه شد پرونی حالیه اوسنی
منسوب روز را ورځینی بگو ولی
منسوب سال شدکلنی مه میاشتنی
زینسان ورېښمین شده ابریشمین بدان
پشمین ورین است شبینه شپینی
هم دیشبه بود پرونی خوب غورکن
سنگین و خانگی دبرین است و کورنی
سربند سرتړونی خوبمن چه ؟ دردمند
امساله را بگو سکنی ای خجسته پلی

یخوانی است سابقه، پیشین وراندینی
فوقینه پورتنی شده و بازپاسنی
آلوده شد. بخاک هرآنچه، سپیره است
زیرینه است کبنتنی و باز لاندینی
شیمشیری تورمالی و غمجن بود غمین
یا تنگ ننگیالی و دیوانه لیونی
اکرمین چه ؟ چنجن آمدچرکین خیرن بود
گرگین ، آهنین پمنی دیگر اوسپنین
زیمناك و اوبجن شده نمناک و آبگین
هرچیز مادری است. بگویش تو مورنی
شد شاروال شهری کلیوال قریه یی
هم شخص کابلی به تنسیب کابلی

قطعهٔ بیست ویکم در رنگ ها

فیروزهٔ چشمان تو در قصد خون ریز دل است
هست آسمانی این بلا از وی خلاصی مشکل است

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

خواهی چو تقطیع رجز زین قطعه جانا حاصل است
همچون تنت سپین سفید چنبا است چون خالت بنفش
هم تو رہ چون زلفت سیه ای مهوش سنگین دل است
باشد کبود و سبز شین چون خال و خطت ای صنم
ژیر زرد همچون چهرهٔ عشاق پا اندر گل است
خر خاکی چون رنگ رقیب زرغون چو بختت سبز شد
سور است سرخ همچون لب لعلت که او قوت دل است
باشد برگ ابلق که باد جسم عدو با او مصاب

آبی سماوی رنگ چون چشمت که مست و قاتل است

قطعهٔ بیست و دوم در عیوب اعضا

ای خطت خضر لعلت آب بقا
چند ازو هست تشنه کامی ما
فاعلاتن مفاعلن فعلن
وزن بحر خفیف میدانا
پک بود اقرع و بوچی بیگوش
کون گرو روند هست نابینا
لیک شیرا است در لغت یکچشم
شوت لنگی که مانده است از پا
گنگنی آنکه گپ زند بدماغ
پیت پزی گوی پهن بینی را

لنگ گوده است کوژپشت کروپ
گوسه شد در محاوره کوسا
هم برگ همچو کوه پیس بود
خنده‌ی است آنکه شد قدش کوتاه
آنکه گوشش بریده مندری است
باز دنگر بگوی لاغر را
کرک آنکو زبیخ گوشش نیست
نوعی از لنگ پا بود لنگا
نیز کنده‌اس هست بی دندان
شد پمن گرگ گشته سرتا پا
تخن آنکو زچشم او دایم
آب ریزد زعلت ، ای دانا

باز خیلی بدان که جیلی هست
شخص نادان و ابله شد بیړا
خېټو آنگو شکم بزرگ بود
گیډو پرخوار ونفسکی است هلا
داړو در عرف شخص دندانی است
باز لب چاک را بگو شونډا
کرکری چیچکی است همچو تیپن
چیك احول ، دوبیندا ویک را
مونډی وچونټی آمده یکدست
گوی بوډی بریده بینی را
چوپړن هست چشم شاریده
باز توړی چه ؟ الکن وتتلا

شخص شاشوک هست میتیازن

گوی کاجرچغیر ازرق را

باز کرمیزن آن کسیکه مدام

آب جاری است از دهن او را

قطعهٔ بیست وسوم دراجرام علویه وآثارطبیعیه

زهی به هر شکن زلف تو هزاران چین

بهار یکسر مویت هزار کشورچین

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

به بحر مجتث مقصور وزن شد تعیین

ژمی چه؟ فصل زمستان تیرمه منی است

پسرلی آمده فصل بهار و فروردین

تموز چیست؟ وری باز اینچنین دوبی

شده است تودوخې گرمي وساړه سردي چنین
نرۍ جهان و لمر خور سپوږمۍ مهتاب
ستوری است ستاره هم محکه است زمین
وریځ ابر برېښنا و پیلبو برق است
لړه دمه است تنها و تالنده رعد غرین
ژلۍ چه ؟ ژاله و واوره است برف کنګل یخ
چواور آتش و خاکستر ایره شد تعین
غر است کوه دګر ځنګل آمده جنګل
چو بیدیا ست بدان ډاک دشت، رود چه ؟ سین
خسوف تندره و اوریا بود بارش
ولیک ډند چه ؟ تالاب چینه چشمه چنین
رڼا ست روشنی اما تیاره تاریکی

وڑانگہ هست بدان همچو پـلوشه پرتو
شنه و زرغونه قوس قزح است چنین
رنا ست روښنی اما تیاره تاریکی
غبار دوړه نورمه اوزمی است یقین
کلوخ لوټه سنګلاخ کاڼ خاک خاوره ؟ خاوره
تیزه دګر ډبره سنګ دان هم آن هم این
ابو است آب ، شده سوړی سایه وخاچاه
تګر چو کوډری اندرلغت سفال کمین
افق چو ابر شود درغروب اوره بگوی
که سیلی است چنین تند باد ګوره ببین
چو پرخه ، لوګ بدان شبنم است خوړ شیله
ولیک خنده کنار است نیز ساحل سین

قطعهٔ بیست و چهارم در اوصاف متقابله

رخ تو کز خم زلفت نموده ای دلبر
ز جیب شام کشیده است صبح گویا سر
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
ز بحر مجتث کن جیب خود پر از گوهر
بدانکه اوبد درازاست لنډ شد کوتاه
و لیک تیټ بود پست و جگ بلند شمر
کلان و خورد به ترتیب لوی و کچنی دان
چنانچه وچ به لغت خشک و لوند آمد تر
بنوی چه؟ لشم بود زین عکس اوست درشت
سم است راست ولی کوږ کج شد ای دلبر
نوی به معنی نو زوړ پیر و کهنه بود

بنله خوب هست ولی بنسله تر بود بهتر

خراب را تو بگو در محاوره نابود

پسند خوښه ولایق وړ ای پری پیکر

لک است پنډ، پریړ، نری چه باریک است

چو تنگ محکم وکم داشت را شډل بشمر

کلوله غونډ ولی پهن را پلن میگوی

کر پواست نرم وکلک سخت هست همچو حجر

پخ است کند ولی تیره تیز خپور تیت

که گرد تول بود جمع جمله ای دلبر

لری است دور ولی نژدی آمده نزدیک

ډک وتش است پر وخالی ای قمر منظر

ککړ چټل بود و ستره پاک لټ تنبل

به عکس غبنتلی چالاک هست کاریگر
گران چه قیمت و و بهاست ضد او ارزان
دروند هست گران و سپک سبک بنگر
گه محاوره گویند زشت را نابود
به عکس او شده بشایسته خوب وخوش پیکر
بدای بای، ولی خوار کمبغل باشد
چو چاغ فربه و دیگر خلاف او لاغر
تو تود گرم بگو سوز دان نقیضش سرد
تیاره تار دنا روشن ای بلند اختر
برهنه است لچ و پت خلاف او شده پت
چو موز سیر و ژی گشنه ای ستوده سیر
تژی چه تشنه او به عکس او بود سیراب

مړ است مرده ولی زنده را ژوندی دان

ژړا است گریه وخنداست خنده در پشتو

زخفته بیده زبیدار وېښ داده خبر

چو ریښتیا به لغت راست شد توهم گو راست

که درواغ است دروغ ازکسی مکن باور

نشسته ناست ستاده ولاړ لك قایم

فتاده است پروت روی خاك یابستر

سپور هست سواره پلی پیاده بود

شکست مات درست است دروغ کن ازبر

قطعهٔ بیست وپنجم در اهل حرفت

ای بت باهوش روشن رای شوخ نکته‌دان

ساز در بحر رمل کشتی طبع خود روان

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

چون بگفتی این بآهنگ حجازی خوش بخوان

پس بود آهنگر و ترکان چنین نجار هست

موچي و چمیار دان پزار دوزای نوجوان

هست کالاشوی دوبي هم تشپون چوپان بود

شد استازي قاصد و دیبار هم میدان همان

دم بود دلاك ، دزدی شد غلا و دزد غل

اینچنین چوری فروش ایدوست بنگهیوال دان

کوزه‌گر جادوگر و تجار باشد جوپه وال

هست پاڼوګر فسونګر چوپړی نوکر بدان

اوښنیه اشتربان بدنیسان خربه خربان آمده

اسبه باشد گله بان و غوبه باشد گاوچران

اینچنین مِسګر تهتار شد دروګر لـوګری

لیربه چوپان بره هـم کښی شد کشت بان

هست بتهیاری کِسی کو په بریان میکند

چیست څوکیدوال یعنی پهره دار و پاسبان

څرخګر را څرخګر ګلکار را ختګر بگوی

لیک شد انځورګر رسام و نقاش ای جوان

ریبځی جاروکش و پنډی بدان حمال هست

لرګیه هیزم کش باشد ژباړن ترجمان

ډانډی والا هست نداف و ولی چندال هم

خاکروب هست و قیوچی نیز در والی بدان

قطعهٔ بیست و ششم در بقیهٔ پیشه وران

زهی به پیش رخت همچو خار گل لاشی
نگاه چشم تو پر کیف تر ز ساغر می
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
به وزن مجتث بر خوان غزل به نغمهٔ نی
گلیم باف بود چلگری دگر پینه‌دوز
حصیر باف به پشتو شده است پیرونکی
چو داش گر بچه وال و کلال کوهبان است
ازین قبیل تو خیاط گوی گندونکی
دگر بدان پخونکی به معنی طباخ
چو خسبه خارکش و باغبان شده ست بنی

کناری است چو قصاب و داملی چه؟ طبیب
دواست درمل وجراح هست پرهاری
بگوی دوہا تو جولاچون کہنی والا
ولیک آمده ملاح مانہو و مانہکی

قطعهٔ بیست وهفتم در آلات حرب

زہی رخت گل ولعل تو غنچهٔ خندان
خط تو خضر دہان تو چشمهٔ حیوان
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
تو وزن مجتث مقصور دان پس برخوان
ہوپك تفنگ بود گوله مردك و گولی
کمان چه؟ لیندی اما غشی چه؟ تیر کمان
بمه است نیزه بلله برچه نیز نیزه بود

کتاره خنجر هم توبری بود پیکان
ولیک چاره بود کارد توره شمشیر است
چنانچه شد زغره نیز جوشن خفتان
بوری زروی لغت دان تفنگ جاغوردار
قتار وزنه بود بوگ یادگیر آسان
سلاح وسله وتبکی غلاف شمشیر است
علم چه؟ جنڈی شیپور هم بغی میدان
باصطلاح تو ساطور را بگو ہتوگی
نهاده نام به باروت دنجك اهل زبان
تو اوبڈوبه بدانی جهاز تحت البحر
زروی معنی باوست اوبتله یکسان
الوتکه شده طیاره، کشتی بیڑی هست

که گرز دانک بود کوب بر سر خصمان

قطعهٔ بیست و هشتم در آلات واسباب روزگارهای

ای نگار گلرخ سیمین تن شیرین زبان

آب خضر از شرم نوشین لعل تو گشته نهان

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

هست تقطیع رمل برخوان چو بلبل هر زمان

تن خم آمد تیشه در پشتو غوخندی اره شد

لوم بیل است و رسی همچون پری شد ریسمان

ریسمان خوب خورده تاب را گو مرغلین

هم ستن سوزن بدان اما سپم سوراخ آن

شد سپنسی تار زنیسان رینه میباشد درفش

پره دونی نشتر بیاتی قیچی و مقراض دان

تیشه یی کز بهر قطع خار باشد گو کبهی

متوکه قمچی و خل جل شد کته پالان بدان

هست خضی ای پسر زنجیر زلفی هم کریه

حلقه باشد لوره چه؟ داس است ای ابرو کمان

تودنی باشد بخاری شیند وبی شد آب پاش

رنبوونی مصقل ولی گل باله خنبت مونبی بدان

مچشروبی همچو مچواژی مگس ران آمده

اودلروبی هست آتش کاو ازروی بیان

دان تبی راتابه و اماترازو شد تله

کیزدی غژدی کوست نوعی خیمهٔ افغانیان

نیز میچن دست آس آمد ژرهند است آسیا

سلواغه دلو نوسی موچنه شد ای نوجوان

کو بفتح کاف لکره چوب دست ای هوشمند

کشتی و بیری بدان کشتی است ای سرروان

آینه هینداره سرمه رانجه و شانه زمنځ

دیوه رامیدان چراغ ای شمع جمع مهوشان

او سپنه آهن ستک باشد چکش، دم شد بنی

لاستی دسته غوړک مشک است ازروی بیان

قطعهٔ بیست ونهم در نام امراض

ایا بتی که ندیده کسی شبیه وی

بدرد هجر چنین زار داریم تا کی

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

به بحر مجتث این قطعه خوان به نغمهٔ نی

بدانکه شیره شد محرقه چو لویه تبه

سړه لوه تب لرزاست سرخکان چه؟ شرى
به پشتو است تب نوبتى دارېزه تبه
چو مرهکه تب دق پېچک آمده است کوى
مليريا شده ژېړى تبه خوراړه جذام
ولى ژړى يرقان آمده است نيز زړى
مړه تبه است بدان مرده تب زروى لغت
بريښ درد خله باشد وهلک سلگى
تو درد سينه بغل را سكاروى ميگوى
جرب چه؟ رشك بود داغ خشکه شد سپوږمى
مړه خوږه سل و مړخوږك آدم مسلول
زکام دالکى است وليک گرځون قى
تو درد ضيق نفس را به پشتو ارچښ دان

هم اینچنین شده سالندی اسم دیگروی
بگوی گوجن ، نسخوزی فالج وپیچیش
که چشم دردی وخسمار لیچ شده است شنی
متیزخك به لغت درد سلسل البول است
که بیهوشی به لغت کنگس توب است و بیرانی
شده است بخوله و توخله سیه سرفه
چو سوءهضم آغنپ است سرفه، هم توخی
بدانکه برغنی اندر لغت خنازیر است
و باودانه تو مرگو بگو دگر ننکی
و لیک شنخکی و شنخه آمده دمل
مرینه مرگ بود، خارش است کاه کوی

•••

قطعهٔ سیم در لغات متفرقه

دو چشمت ترک تیرانداز ، ابرویت کمانداراست

ز تیر غمزه ات صدها دل و جان خسته و زاراست

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفا عیلن

چو تقطیع هزج خواهی ازین ارکان پدیداراست

بدان ژوندون حیات است وسړی توب آدمیت

که نارین توب هم مردانگی هوښیار هشیاراست

به پښتو ښاغلی شد محترم ربنتین بود صادق

پوهاند استاد عالم، ترس بېره اینچنین داراست

اتل دان قهرمان مشهور، شد همعمر همځولی

گران شد ارجمند اسکرلی بیقدر وهم خواراست

اړه باشد غرض وېر است غم ، دارن بود ترسو

چو داد آمد تسلی و مخاوی نیز رودار است
بری باشد ظفر اسره چو هیله درلغت امید
گڼه میدان کمایی پوه قرض و ډېر بسیار است
لغړ آمد برېنه پیغله دوشیزه غیږ آغوش
مینه باشد محبت بخت مشغول و گرفتار است
ځوان مانند ځلمی شد جوان و زور باشد پیر
مسا خنده مسی خندان و خواخوږی چه غمخوار است
کلان و خورد مشر و کشر گوی آسوده را هوسا
فراموش است هیر و بیلتون مهجوری ازیار است
بود جگړه چو نښته جنگ و جنجال و نزاع ، اما
به عکس اوست پخلا آشتی و زنگار بیکار است
ښوونکی شد معلم ښوونه تعلیم مخ د ومخ

بدانی رونمائی بشپگرہ احسان و ایثاراست

تپند آمد حریص و طامع ممسک اسی باشد

ولیکن پوچخولی دان بدزبان زشت گفتاراست

بدنیسان بدلغامه قحبه زن چادی بود ابله

ولی چم حیله وچمباز آنکو حیله اش کاراست

مُراهق، بوت احمق بودله حاسد دخن آمد

بلہو رشوت خوراست وچاره ازروی لغت کاراست

چو اہ محتاج تنده تشنگی اوتی پریشان شد

بدان تکرہ است جوروچست خود رنځورہ بیماراست

بود میلمستیا مهمانی ومیلمه شده مهمان

بدان مړوچ قوی و مستعد درصحنهٔ کاراست

مرستله شدکمک لیکن ذړه ور را دلاوردان

که یی سیالی بمعنی کامیاب کرنه کرداراست

حفاظت ساتنه هم موقع و نوبت بود تهاپی

خوشی باشد عبث هم لوبه بازی تگ چه رفتاراست

بنه مرغه هست خوشبختی، جوانی هست خُلمی توب

ولی شد زیه تیاپری و تبجن شخص تبداراست

چو پالونکی مربی دوغبی احوال پرسی شد

درنښت قدر وعزت آمده نوبت بدان واراست

مهانه مردی و گنرونیت شخص پخته سال آمد

تو کونه ده نامزادی دان پلا هم دفعه وباراست

لمونځ آمد نماز اودس وضو دوڅه بود روزه

تو دوڅه تی بدان روزه دارای شوخ دلداراست

چنین سرسایه فطر روزه واختر بدان عیداست

ولیکن لوی اختر عید قربان ای نکو کاراست

چو لمبو آب بازی ډوب تیا غوطه زدن باشد

پېښېږي تقلید دیو زحمت و اختله گرفتاراست

بدان باهتر چو باټك لافرن اریان بو دحیران

یووالی اتحاد و هم مین دان عاشق زاراست

امیده آمده همنام بولاسی چه؟ بالا دست

بود دشمن غلیم وچمتو هم آماده، تیاراست

کسات ای نازنین اندرلغت شد انتقام اما

مړینه مرگ دوراز تو بدان ای لاله رخساراست

موستیال وملاتړ یارمند وساو شرافتمند

بدنیسان مخکښي هم پیشوا ای نازنین یاراست

اتال، بنو هند ناآرام دان وآن دگر ساکن

سیه رویی است مخ توری نصیب شخص بدکار است
جلا باشد جدا واك اختیار و شد سره باهم
ولیکن تنکسه ناداری وهم تنگ نادار است
گوندی چابك است و نومړی هم نامدار آمد
بود بر بند عریان پوه چه؟ دانا وهشیار است
نڅا رقص ونڅی رقاص، ناز وعشوه باشد کنج
مخنث ننڅی در فارسی چیز تبه کار است
جواری دان قمار لاهول شاعر بود دی فکر
ولی ناپوه نادان مناب حاکم ای نکوکار است
بود آزردگی ماڼی و ما نیجن چه؟ آزرده
ولیکن مردنی مړکندی اندر پښتو تذکار است
ځکندن درلغت جان کندن و تیغ آمده آروغ
پکور اندیشه باشد لیک قربان وفداجار است

مرہنتوب آمدہ مردی بدي شد دشمنی اما

کسی کو نان دہ واہل کرم باشد دودہي مال است

دہہ میدان کنار وپہلو و تاوی بود تعجیل

بُہدی شد پیرہ زن ہم مکوجن شخصی کہ مکاراست

دلہ باشد جماعت روزل آمد تربیت اما

لہون میدان تلاش وپیل آغازیدن کاراست

بود دندہ وظیفہ هاند چوپہ کوشش وخدمت

گرفتاری لتاد و غولونکی شخص غداراست

توهک پک رابدان حیران وبودہ اشخص سن کردہ

بود ناپام بی فکروچنین نسابود ناکار است

پرچ دان عطسہ واتکی بلک ہم ادبزمی فاتہ

ولی آروغ ترش ادبزی بدان شایان تکراراست

قطعهٔ سی ویکم در صفات و عوارض اشیا

زهی گل گشته از سودای رخسار تو بازاری
شده در نافه خون از رشک مویت مشک تاتاری

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بخوان این قطعه در بحر هزج چون بلبلان باری
تموک و برخراست حصه نوه وبل دیگر خُنی بعضی
چو راز و دول باشد طرز از تشبیه انگاری
تو خرگند و بنکاره آشکارا دان ورک را گم
خُلند آمد درخشان و تروزهی شد شب تاری
بود شوهپدلی شاریده وخیری بود پاره
ولیکن نیمگری ناقص اهیکی بندش کاری
وروست اندر لغت پوسیده، پژمرده مهاوی شد

ولی ناوہتیا از روی تحقیق است مرداری
گالی خوشنما باسی بود خوراک شب مانده
بود پیتی چو گیدہی در لغت پشتاره باری
شده توپیں فرق و تہاکلی را ہم معین دان
بود چیورتیا تعمیم و نشر چیزی آثاری
بود بشپرتیا تکمیل اغینه نیز تاثیر است
درست و راسہ ٹیک وبوب را خالص تو بشماری
چوکٹ مٹ ہست عیناً شد یه تیره همچه مخصوصاً
څوکه دان نوک ہر شی سوزنی یا نیزه یا خاری
شوکی موکی ہمیدان ریزه ریزه ہم ٹھوکرٹھوکر
بود تیکه تیکه از تیغ یا از درد بسیاری
بدان پاتی است باقی در لغت، روشان بود روشن

رده شد برملا دده خالی و وُړه خورد پنداری
بود سمو الی اصلاح و، نظیر و شبه شد ساری
بدان پر مختیا راپیشرفت و کوشش کاری
په خیں و خیں مانند وولی اټکل قیاس آمد
جوت اندر لغت شد آشکارا و پدیداری
گڅه اندازه کوړی درجن و بشپړ بود کامل
خره توده پریوان هم فراوان است بسیاری
ارت باشد فراخ ولیک پروی آمد چسپوک
څناسه پوپنک بابیز دان نابود و بیکاری
به پشتو دو بجن گفتند هر شی تعفن دار
بدنیسان پیزرو هم در لغت آمد رواداری
به پشتو څاڅکی قطره است څانگه شعبه میباشد

گنه آمد شمار و نیته راتاریخ انگاری

قطعۀ سی ودوم عدۀ ی ازمصادر

لب تو مظهر صد باغ گل به خندیدن
قد تو مصدر صد فتنه در خرامیدن

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
به بحر مجتث آموز شعر سنجیدن

بدانکه راتلل است آمدن تلل رفتن
پریوتل شد وځملاستل چه؟ خوابیدن

لیدل چه؟ دیدن و دیدن به غوږ است کتل
ژړل گریستن و خندل است خندیدن

بیول چو بوتلل وهم وړل بود بردن
چو بښندل آمده بخښل به پښتو بخشیدن

نیول به مثل اخستل گرفتن است بدان
نهادن است ایښول ،لوشل است دوشیدن
بدانکه راوړل و راوستل است آوردن
منل قبول نمودن بلل چه ؟ طلبیدن
پرېښودل چورها کردن است کېښودل
گذاشتن بود و رسېدل است رسیدن
څیرل چه ؟ پاره شدن ګنډل است دوختنش
اغوستل است چو پوښل به پښتو پوشیدن
لیکل نوشتن وخواندن لوستل است بدان
ځغاستل است دویدن لټول چه ؟ پالیدن
ښکل مثال کښل شد کشیدن و ساتل
نگاه کردن و ټُمبل بود خلانیدن

وتل چو راوتل وهم ختل برآمدن است
مبنل چو مونبل و موزل شده است مالیدن
شمپول است شمردن وژل بود کشتن
توزل چو خرپیل شد در لغت تراشیدن
بسکنځل است چوکنځل دو سقط گفتن
شړل بگوی تو راندن ختېل چه ؟ لیسیدن
پیژندل است بدانی شناختن اما
کنل چه ؟ کندن گرېدل بود خراشیدن
سپردن است سپارل ولیک کیناستل
نشستن است زبېښل شده است چوشیدن
بدانکه درلغت انداختن بود اچول
الوتل است به پشتو لغات پریدن

توغسل کردن لمبل بدان وشستن را

بگوی مینخُل و پوبنتل شده است پرسیدن

پیپل برشته کشیدن لیزل فرستادن

داڑل گزیدن وچاودل شده است ترقیدن

چو ویشتل است به چیزی زدن ولل شستن

هم اینچنین زدویل رابگوی ساییدن

نهادن است اپسودل نغزول فروبردن

سول چه؟ سوختن آمد کوتهل چه؟ کوبیدن

تو سرزنش بنمودن رتهل بدان اما

پیزل رفو بنمودن جوول چه؟ خاییدن

پیچل چو غنبتل تدتاب دادن وبیزل

رفو نمودن هم اوڈل آمده چیدن

پرانیستل تو بدان بازکردن و کندل
شده است کندن جا دوتل است پیچیدن
بدانکه اونبتل برگشتن است پوړیوتل
عبور کردن، پوول بود چرانیدن
سهل چو زغمل برداشت کردن وگټل
کمائی کردن نبښتل شده است چپیدن
جدا نمودن شد لونبتل زروی لغت
ډیبل درویدن آمد کرل چه؟ کاریدن
بمعنی زدن و راندن آمده ترټل
ولیک هست پیایل بدان چرانیدن
فشردن است شپیلل گزیدن است چیچل
جرل به مثل دروهل روانه گردیدن

تو جارباسل گرداندن ای لبیب بدان
ولیک غندل میگوی ناپسندیدن
چو باختن شده بازل تبل تکرکردن
نغاپل از سر تحقیق گشت پیچیدن
چیخل چه؟ چکه نمودن حمل زدن چشمک
ولی شده پلتهل جستجوی و پالیدن
نزل چه عطسه زدن توکل چه؟ تف کردن
ویشل چه؟ بخش نمودن نخل چه؟ رقصیدن

●●●

قطعهٔ سی و سوم عده‌یی از مصادر لازم

شدن سیراب اوبیدل شدن پاک آست پاکیدل
نهان گشتن پتېدل گل شدن باشد خوبیدل
تالیدل به پشتو هست ناآرام گردیدن
خوش وخورسند گردیدن خوښېدل هم خوشالیدل
وچیدل خشک گشتن شد پخیدل پخته گردیدن
پڅیدل کند گشتن، خرچ گشتن هست خرڅیدل
بگو بالا شدن را اوچتېدل لیک الیشیدل
بدل گردیدن و واقع شدن گردید پیښیدل
بدنیسان خپلیدل دوست گردیدن پریکیدل
بریده گشتن آمد جمع گشتن هست ټولیدل
بدان بدلیدل آمد نیز در معنی بدل گشتن

بلیدل درگرفتن، داغ گشتن ہست داغیدل

بود بالا شدن پاخیدل و اماجدا گشتن

بود بیلیدل و مشغول گشتن ہست بُختیدل

توقف کردن ایساریدل است وخواب گردیدن

بود بیدیدل و قربان شدن میگوی جاریدل

ڈوبیدل غرق گشتن پاترکیدل ماندن اندرجای

درانیدل بود سنگین شدن، زخمی است ژوبلیدل

ڈیدل رابدان برباد گشتن لیک پنہیدل

بود لنگ گشتن و رنجہ شدن باشد زھیریدل

تویدل ریختن تودیدل آمد گرم گردیدن

تشیدل خالی گشتن، تلخ گردیدن ترخیدل

سواری کردن آمد سیریدل لیک گرزیدل

بود گردیدن و معطل شدن میگوی ڈیلیڈل
زہیدل کہنہ گردیدن خیریدل پاره گشتن شد
خریدل تیره گشتن، گنده گشتن وروسیدل
خوبڑیدل آمده افگار گشتن لیک لوتیڈل
بود تاراج گردیدن، شکستن ہست ماتیڈل
بود روشن شدن روہیدل و تاریک گردیدن
تیاره کیدل و، ظاہر شدن باشد ښکاریدل
ډکیدل پُرشدن دان، سرد گردیدن سړیدل شد
لُڅیدل لوچ شدن، بیدار گشتن است ویښیدل
رغیدل ہست بی پرواشدن، پامال گردیدن
بود غوبلیدل آویزان شدن باشد زوړندیدل

فهرست واژه‌ها

آ ـ الف

آبی ـ آبی ، آسمانی

آسپند و کی ـ قنجو غه

ابو ـ آب

اپی ـافعی ، نوعی مار

اتال ـناآرا م

اټکی ـ هکك

اچول ـانداختن

اخته ـ گرفتار

اخښی ـشو هر خواهر

ادیره ـ مقبره

ارحبس ـضیق نفس

ارژه ـفله

ارږی ـآروغ ترش

ارغنجی ـآلو بالو

آس ـ اسپ

آرتینه ـزن نکاحی

اپن ـ افیون

اتل ـ قهرمان

اټکل ـقیاس

اتن ـرقص ملی پشتو نها

اختر ـ عید

اخښی ـخسربره

اخیستل ـگرفتن

ارت ـفراخ

ارخچینه ـ عرقچین

ارږمی ـفاژه

ارغنجو ـ ار غنج‌ـ آلو

ارغنجك ـآلو چه

ارغوی- کف دست
اریان -حیرا ن
اړ-محتاج
اړه- غرض ، ربط
ازگی - هجا
اسپه - مادیان
استو گنه - سکونت
اسکیرلی - بیقدر ، خوار
اشترکی- خار پشت
اشکنه -پیاوه
اغزی- خار
اغیزه- تاثیر
اغوسته-پوشاك
اکا- کاکا، عم
اگن - جل (پرنده‌کوچك)
الوتکه -طیاره ، هواپیما
املی - تمرهند ی
انا- جده ، مادر کلان
انځورگر - رسام
انډی - خوشهٔ انگور
او- یا، حرف عطف
اوبجن -آبگین
اوبسپی - سگ آبی

ارکاره -روغن داغ
اریړه - هلیله
اړخ -پهلو
اړیکی - بندش کار ، وابسته‌گی
اسبه - گله بان
استری خور - جمادی الثانی
اسره -امید ، آرمان
اسی- ممسك
اشکی - آفرین شا باس
اغز-چهار مغز
اغزیانه -خار زار
اغوستل- پوشیدن
اغیږ- سوء هضم
اکوړ -چهار مغز
الوتل- پریدن
الیشیدل -بدل شدن
امیده - همنام
انځر-انجیر
اندرکه- جاکت
انگړ -حویلی
اوبتله - تحت البحری
اوبډوبه- تحت البحری
اوبیدل - سیراب شدن

اوبه ـ سیراب | اوبه ـ آب
اوتر ـ پریشان | اوچتیدل ـ بالاشدن
اوخکك ـ شاهتره | اود ـ حوض
اودس ـ وضو | اوډل ـ چیدن
اور ـ آتش | اوربل ـ کاکل ـ زلف
اورگادی ـ ریل | اورلړ ونی ـ آتشکاو
اوری ـ خرد ل | اوریا ـ بارش
اوره ـ افق که‌در هنگام غرو ب ابری باشد | اوړه ـ آرد
اوږد ـ دراز
اوږمی ـ نورماه | اوږه ـ شانه
اوس ـ حالا | اوسپنیز ـ آهنین
اوسپنه ـ آهن | اوسیدونکی ـ باشنده
اوسنی ـ حالیه ، کنونی | اوښ ـ شتر
اوښتل ـ بر گشتن | اوښ غویی ـ زرافه
اوښکی ـ اشك | اوښ مرغه ـ شتر مرغ
اوښیانه ـ اشتر خانه | اوښیه ـ اشتربا ن
اونی ـ هفته | ایساریدل ـ توقف کرد ن
ایره ـ خاکستر | ایښل ـ گذاشتن
ایښول ـ نهادن ، گذاشتن

ب

بابیزه ـ بیکاره | بادوره ـ دهتوره
باټر ـ لافزن | باټك ـ لاف زن

بارخو- رخسار
بخښل - بخشیدن
باسی- خوراك شب مانده
بالښت -بالش
باندی - بالا
ببر- گل صدبرگ
بتیا ری - کسیکه یله بر یا ن میکند
بختید ل (بو ختید ل) -مشغو ل شد ن
بدلیدل - بدل شدن
بدی - دشمنی
بډو گی - گرده
بډی (بوډی)- پیره‌زن
برایی - شب گذشته
بربنډ- عریان
برغنی - خنازیر
برگ - پیس
برلاسی - بالا دست
بروتی - د ستر خوان
بریالی -کامیاب
بریز - خورد چاشت
بر یښنا - برق

باړه- کرایه
بازل - باختن
باښه -باشه
بانجا ن - باد نجا ن
بانه -مژگان
ببری -نازبو
بچی (بوچی) -بیگوش
بخت(بو خت)- مشغو ل،مصروف
بدلغا مه - زن قبیح
بدلی - غز ل ها
بدولی - آفتابه گلی
بډای - ثروتمند
بډو- رشوت خور
برات - شعبان
بر بك - دهتوره
برخ- حصه ، قسمت
برغولی - سرپوش دیگ
برگ-ابلق
برنی - دیشبه
بری -ظفر
بریت - بروت ،موی پشت لب
بریښ -درد خله
برستن -لحاف

بوړی ـ تفنگ جاغور دار
بشپړ ـ کامل
بغره ـ برقع ، چادری
بگی ـ گادی
بل سبا ـ پس فردا
بله ـ برچه
بلیدل ـ درگرفتن
بڼ ـ باغ
بنگړی ـ چوری
بنی ـ دم
بوبه ـ خالص
بوتلل ـ برد ن
بوډا ـ آدم مسن
بوږی ـ بینی برید ه
بوك ـ کوهان
بیاتی ـ قیچی
بیدیا ـ دشت ، صحرا
بیده ـ خواب ، خفته
بیرته ـ پس
بیړا ـ نادان ، ابله
بیزل ـ رفوکرد ن
بیگر ـ مرغ زرین
بیلنی ـ پودینه

بزرگ میاشت ـ ماه رجب
بشپړ تیا ـ تکمیل
بغی ـ شیپور
بل ـ دیگر
بلل ـ طلبیدن ، دعوت کرد ن
بلی ـ بام خانه
بمه ـ نیزه
بن ـ انباق
بنگړیوال ـ چوری فروش
بڼی ـ باغبان
بوت ـ مراحق ، نابالغ
بودله ـ احمق
بورا ـ پروانه
بوغ ـ کاسه چو بی
بهان ـ کره اسپ
بیخی ـ کاملا، برای مبالغه
بیدیدل ـ خواب شد ن
بیرانی ـ بیهو شی
بیره ـ ترس
بیړی ـ کشتی
بیزو ـ بوزینه
بیلتون ـ جدایی
بیلیدل ـ جداشد ن

بی‌له ـ بدون ، حرف استثنا | بیول ـ بردن

پ

پاتی ـ دال ماش | پاتی ـ باقی
پاته کیدل ـ ماندن ، باقیماندن | پاړوگر ـ فسونگر
پاس ـ بالا | پاسنی ـ فوقانی
پاکید ل ـ پاك شد ن | پالکانه ـ روشندان
پالنگ ـ تخت خواب | پالونکی ـ مربی
پا ڼ ـ جر | پاڼه ـ برگ
پاڼی ـ کاغذ | پایله ـ پای زیب
پنچه ـ کلاه مودار | پټ ـ پت ، پنهان
پټکی ـ دستار | پتن ـ پروانه
پتنگ ـ پروانه | پجه‌وال ـ داشگر
پو چ خولی ـ بدزبا ن | پخپل ـ خود
پختك ـ موسیچه | پخلا ـ آشتی
پخوا ـ سابق | پخوانی ـ سابقه
پخول ـ پختن | پخوله ـ سیه سرفه
پخونکی ـ طباخ ، آشپز | پخیدل ـ پخته شدن
پڅ ـ کند ، ضد تیز و برنده‌گی | پڅیدل ـ کند شدن
پر ـ بالا | پراختیا ـ وسعت ـ انکشا ف
پرانیستل ـ بازکرد ن | پرته ـ بدون ، حرف استثنا
پرتوك ـ ایزار ، تنبان | پرتوکاش ـ ایزار بند
پرچ ـ عطسه | پرخه ـ شبنم

پردی ـ بیگانه

پر مختیا ـ پیشرفت

پروت ـ افتاده بروی ،خواب

پرون ـ دیروز

پروی ـ چسپوك

پرېښودل ـ رهاکردن

پریوان ـ فراوان

پر هاري ـ جراح

پره دوني ـ نشتر

پړاو ـ رباط

پړن ـ چشم شاریده

پړه ـ ملامتی

پزغمي ـ چهارگل

پستوکی ـ نرمه گوش

پسه ـ گوسفند

پښتل (پوښتل) ـ پرسیدن

پښتون ـ افغان

پښه ـ پای

؟پك ـ اقرع

پکور ـ اندیشه

پګړی ـ دستار

پلار ـ پدر

پردیس ـ غریب ، مسافر

پر مېږه ـ سمارق

پروسږ کال ـ پارسال

پرونی ـ دیروزه

پرېږ ـ لك ، دبل

پرېکېدل ـ بریده شدن

پرهار پانه ـ برگ زوف

پرېوتل ـ خوابیدن

پړانگ ـ پلنگ

پړکی ـ ساق

پړونی ـ چادر

پړی ـ ریسمان

پزه ـ بینی

پسرلی ـ فروردین

پښ ـ آهنگر

پښتو ـ افغانی

پښتی ـ قبرغه

پښې ـ رواش

پکښی ـ دربین آن

پکه ـ کل مرغ

پلا ـ دفعه ، بار

پلټل ـ جستجو

پلرگنی ـ اقوام و خویشاوندان پدری

پلو ـ جهت، طرف

پلوشه ـ شعاع ، پرتو

پلی ـ پیاده

پنډ ـ لك، دبل

پنډیدل ـ لك شدن

پنی ـ پیزار

پوپی ـ شب پره

پوخه ـ پنیر خام

پورتنی ـ فوقینه

پوری‌وتل ـ عبور کردن

پوښل ـ پو شاندن

پولاو ـ پلو

پونډی ـ ساق

پوونده ـ کوچی

پوهاند ـ عالم ، دانشمند

په‌تیره ـ مخصو صا

پیت پزی ـ پهن بینی

پیټی ـ پشتاره

پیخړل ـ رفوکرد ن

پیرونکی ـ حصیر با ف

پیرزو ـ روا داری

پلندر ـ پدر اندر

پلن ـ پهن

پلواری ـ گل گلاب سپید

پله ـ پی

پمن (پمنی) ـ گرگی

پنډی ـ حمال

پنی ـ بنه جاروب

پو ـ نرم

پوخکی ـ سمارق

پور ـ قرض

پورته ـ بالا

پوښتنه ـ پرسش

پوکنی ـ مثانه

پونده ـ پاشنه

پوول ـ چراندن

پوه ـ دانا، هوشیار

پو هنځی ـ فاکولته

په‌څیر ـ مانند

پیایل (پوول) ـ چراندن

پیچل ـ تاب داد ن

پیروتی ـ بته پیچان

پیروی ـ قیماق

پیزوان ـ زیور بینی

پیژندل– شنا ختن

پیشلمی –سحری

پیشو – گربه ، پشك

پیښور –گلیم باف

پیښی – تقلید

پیښیدل –واقع شد ن

پیغله –دوشیزه

پیغور– طعنه

پیکی – کاکل ،موی

پیل– فیل

پیل–آغاز ، شروع

پیلبو– برق

پییل– به رشته کشید ن

ت-ټ

تا–تو

ټاپی – موقع ، نوبت

تارو– دراج

تازر– قدیفه

تاسو– شما

تاسی – شما

تالنده –رعد

تالو – کام

تادی – تعجیل

تبجن– تبدار

تبل–تکر کرد ن

تبی –تابه

تپند– حریص ، طامع

تخرگ – بغل

تر– تاکه برای انتها و غا یـت استعمال میشود .

تربور– عمو زاده

ترخځ–تیشه

ترټل– زدن وراندن

ترکا ڼ – نجار

ترشا–عقب ، دنبال

ترله–دختر کاکا

ترکله– تاکی

ترور– عمه و خاله

تروبی –سرکه

تروکی – ترشك

تروږمی – تاریکی ، شب تاریك

تریخ– تلخ

تریخی ــ تلخه

تره ــ کاکا، عم

تږی ــ تشنه

تش ــ خالی

تك ــ کاملا، صرف برای صفت بکار میرود

تکندن ــ چشك کردن، لب‌چش.

تګ ــ رفتار

تل ــ همیشه

تلل ــ رفتن

تله ــ ترازو

تله ــ میزان

تندره ــ خسوف

تنده ــ تشنگی

تنګسه ــ ناداری

توبری ــ پیکان

توپیر ــ فرق

تود ــ گرم

تودوخی ــ گرمی

تو دوبی ــ حمام

تورکی ــ هجا

توری ــ سامان خانه

تریخیدل ــ تلخ شد ن

تریو ــ شور

ترږبی ــ الکن ، تتله

تشیدل ــ خالی شدن

تك تور ــ کاملا سیاه

تکړه ــ جور و چست

ټکی ــ نقطه

ټکر ــ سفال

تلتك ــ لحاف

تلوار ــ شتاب ، عجله

تله ــ کف پا

تنا ــ رعد

تندی ــ پیشانی

تنګ ــ نادار

تنی ــ دکمه

توپك ــ تفنگ

توتکی ــ غچی

تودنی ــ بخاری

تودیدل ــ گرم شدن

تور ــ سیاه

تورلمی ــ خفك

توری ــ حرف

توری_ تلی

توریالی ـشمشیری

توړی_ الکن و تتله

توکل ـ تف کرد ن

ته_تو

تیاریدل (تیاره کیدل)_تاریك شدن

تیاره ـتاریکی

تیره_زمان گذشته

تیك ـ راست ، سهی ، بلند

تینگړی ـبشقاب

ټانټه ـ بته جواری

ټپن_ چیچکی

ټپوك_ پوستین

ټټر ـ سینه ، تخت سینه

(ټکری) ټیکری ـ چا در

ټنبل_ خلانید ن

ټوټی_ ظرافت ، مزاح

ټوخی ـ سرفه

ټوکرټوکر_ تکه‌تکه

ټوکه_ مزاح ،ظرافت

ټولیدل_ جمع شد ن

ټیټ ـپست

توری_ترایی

توره_شمشیر

توږل_ تراشیدن

توییدل ـ ریختن

تی_ پستان

تیاره_ تاریك

تیره_ تیز ،برنده

تیږه ـ سنگ

تیکی ـ غلاف شمشیر

ټاکلی_ معین

ټبر_ فامیل ، خانواده

ټپوس ـ موش گیر

ټټار_ مسگر

ټغر_ گلیم

ټکله ـ (ټیکله)_ نان

ټوټی ـکاسه

ټوخله ـ سیه سرفه

ټوك_ حصه ، جلد

ټوکی_ مرد ظریف وبذله گوی

ټوگی_ ساطور

ټیپر_ شلغم

ټیغ_ آروغ

ټيك ـ شقيقه

ټينګ ـ محکم ، با دوام

ج

جار ـ قربان ، فدا

جار باسل ـ گرداند ن

جاریدل ـ قربان شدن

جاوله ـ ساجق

جج ـ غبغب

جراپ ـ جوراب

جړل ـ روانه گردیدن

جڼکی ـ خار پشت

جغانغه ـ تاج خروس

جګ ـ بلند

جګړه ـ جنګ

جلا ـ جدا

جنجړ ـ خاکشیر

جنډی ـ بیرق

جنغوزه ـ جلغوزه

جوار ـ جواری

جواری ـ قمار

جوپه وال ـ تجار ، سوداګر

جوت ـ آشکارا

جونګړ ـ چوچهٔ شتر

چ

چا ـ کی(ک) چه کس

چاډی ـ ابله

چاټی ـ خم (په‌ضم خاء)

چاغ ـ فربه

چاړه ـ کارد

چاکله ـ مشکوله

چاته ـ و سه، وسك ، چـــوب نازکی که برای پوشش خانه بکار میرود .

چاودل ـ ترکید ن

چاپل ـ روی بند

چپك ـ احول ـ کسیکه یکی رادو تا ببیند

چپن ـ جا مه‌و چپن

چرك ـ پالك

چرندك ـ چك چکه

چرګ ـ خروس

چرګه ـ ماکیان

چرچوبی ـ تشناب

چغرو ـ شاه‌بوم

چلگری ـ گلیم باف

چمباز ـ محیل ـ مکار

چمیار ـ پیزار دوز

چنجن ـ کرمی ، کرمین، کرم‌دار

چندال ـ خاکروب

چنگاښ ـ سرطان

چڼه ـ نخود

چوپال ـ چوبتره

چوپړ ـ خدمت

چوغکه ـ گنجشك

چونګښه ـ بقه

چویل ـ خایید ن

چی ـ چای

چیچل ـ گزید ن

چیره ـ کجا

چینه ـ چشمه

چښل ـ نوشیدن

چکړ ـ گل ولای

چم ـ حیله

چمتو ـ آماده

چناسه ـ پوپنك

چنجی ـ کرم

چنگاښ ـ پنج پایك

چڼچڼه ـ گنجشك

چڼیا ـ بنفش

چوپړی ـ نوکر

چوته ـ چپلی

چوټی ـ یکدست

چوڼیا ـ بلبل

چه ـ که، حرف وصل

چیخل ـ چکه نمودن

چیرته ـ کجا

چیلمچی ـ آفتابه لگن

ځ

ځان ـ خود

ځکه ـ ازین جهت که برای تعلیل بکار میرود

ځای ـ جای

ځغاستل ـ دوید ن

ځکندن ـ جان کندن

څـل–جل

ځلند (ځلاند) ـ درخشان

ځلوبی ـ جلبی

ځمل ـ پلك چشم زدن

ځنځیر–زنجیر

ځنگل– جنگل

ځـوان–جوان

ځیږمه ـ **پلك**

ځامی– جوان

ځلمیتوب ـ **جوانی**

ځمکه– زمین

ځناور– جانور

ځنډ ـ **تاخیر، معطلی**

ځنی (ځینی)– **بعضی**

ځوړ ـ پایین ، سرازیری

ځیلی– جیلی

څ

څا–چاه

څاړی –دو غدوغ

څاښتی– نان چاشت

څپلی –چپلی

څټ ـ **پس گردن**

څځن ـ آنکه ازچشمش آب‌بریزد.

څرخ–چرخ

څرگند– آشکار

څره پاڼه ـ کاهو

څکه–لب چش ، چشك

څله– از چه

څمڅې ـ **قاشق**

څنډه ـ. **کنار، ساحل**

څاڅکی– قطره

څاښت ـ چاشت

څـانگه– شعبه

څپوڼی–دستپاك

څټل ـ **لیسیدن**

څخه– را

څرخکړ– چر خکر

څری–گلاب‌زرد

څښتن–ایزد ، خداوند

څلور مه خور– جمادی الثانی

څلی– منار

څملاستل –خوابیدن

څنگ–پهلو

ثنگل– آرنج

خنگه– چطور

څمې – زلف

څــو–چند

څوك– کی (که)، چه‌کس

څوکی–چوکی

څوکی وال – پهره دار.

څومره– چقدر

څوکه–نوك

څونه– چه مقدار

څه–چه

څیر– مانند

څیری–پاره

څیرل – پاره کردن

څیریدل– پاره شد ن

څیړنه– تحقیق ، بحث

ح

حس حسین– ماه محرم

حلك – حلق ، کام

خ

خانې –میر موشان

خاوره– خاك

خاوند–صاحب ، خداوند

خبره –سخن

خپړ–پنجه

خپل– خود

خپلوان–خو یشاوندا ن

خپلیدل– دوست شد ن

خپور– تیت

خپور تیا– تعمیم و نشر

خت– پیراهن

ختل– برآمدن

خوټه – خصیه

خټ–گل ولای

خټکی – خربوزه

خټگر– گلکار

خر–خر ، الاغ

خربه– خربان

خرڅیدل– خرچ شد ن

خرگټه – بغری قره (نوعی پرنده)

خره–توده

خره–ماده خر

خریړی– شیر دو خته در دوغ | خر ییل – ترا شیدن
خړ–خاکی | خړلمی– سنجاد
خړیدل–تیره شدن | خزدکه– قونغوز
خسبه– خارکش | خسی–گوساله
خشت موبی– گل ماله | خلات–خلعت ، لباس
خلنج–توت | خماری –شفتالو
خندا–خنده | خندل – خندیدن
خنډی–قدکوتاه | خوا–طرف
خواخوږی–غمخوار | خوار– کمبغل– غریب
خوابنی –خشو | خوځېدی– حرکت
خور– خواهر | خورا– بسیار ، زیاد
خوراړه– جذام (نوعی مرض‌ساری) | خورځه– خواهر زاده(برای‌مؤنث)
خوریی – خواهر زاده (برای‌مذکر) | خوږ– شیله
خوړل–خوردن | خوړنک–خوراك
خوږ– شیرین | خوږمن– درد مند
خوږیدل– افگار شدن | خوږه – شیر ینی
خو شحالیدل –خوش شدن | خو شی– عبث
خوښه– پسند | خوښیدل– خوش و خور سند شدن
خوښینه– خاشنه | خولی– عرق
خوله–دهن | خوند– مزه
خولی – کلاه | خیټور– شکم بزرگ
خیټه – شکم
خیرن– چرکین

د - ډ

دا_اشاره قریب به معنی این

داړل_گزیدن

داړو_دندانی

داړه_ نیش دندان

داسی_ اینطور ، همینطور

داغیدل_ داغ‌شدن

داڼګ_گرز

دباندی_ بیرون

ددوی_ از آنها

دده _ از او (برای مذکر)

ددی _ از او(برای مؤنث)

در_ حرف سمت و جهت

درانیدل_ سنگین شدن

در بجن _ بدبو

درته_ به‌تو

درځم _ می آیم ، به پیش‌تومی‌آیم

درخخه_ نزدتو

درمل_ دوا

درملی _ طبیب

در ملتون_دواخانه

درمه_نی

در نښت _ عزت ، قدر

دروند_گران

درواغ_دروغ

درومل_روانه گشتن

دروی_نی

دری_فرش شطرنجی

دریمه خور_جمادی الاول

دسکله_ پنجه کش

دغو_ اینها

دغسی_ اینطور، همینطور

دغه_ این، برای اشاره قریـــب

دګی_ بطری

دلته_ اینجا

دنده_وظیفه

دننه_ داخل، درون

دنیا_ گشنیز

دوبی_کالا شوی

دوبی_ تابستان

دور_جولا

دوړه_غبار

دوشاب_ دوشاب

دوهمه خور_ ربیع الثانی

ده_حرف ربط

دی_او

دیگوړی_ دیگ‌خورد

ډار _ ترس

ډار یزه تبه _ تب نو بتی

ډاګ_دشت

ډبرین_ سنگین

ډډ_خالی

ډډه_کنار و پهلو

ډکیدل_ پرشدن

ډم_ دلاك

ډنگر_ لاغر

ډوډ _ نیلوفر (نوع گل)

ډوډی‌مار_ اهل کرم ونان ده

ډول_طرز، قسم

ډیلیدل_ معطل شدن

ډیوه_چراغ

دوی_ آنها

ده _ او (برای مذکر)

دی_حرف ربط

ډاډ_تسلی ، اطمینان

ډارن_ترسو

ډاکی_بالا

ډانډی‌والا_ نداف

ډبره_ سنگ

ډډیدل_ پربادشد ن

ډك _ پر، مملو، انبا شته

ډله_جمعیت

ډنډ _ تالاب

ډوب‌تیا_غوطه زدن، غرق شدن.

ډوبیدل_ غرق شدن

ډوډی_نان

ډوډه_غوزه

ډیر_ بسیار، زیاد

ر

را_ حرف سمت و جهت

راته_ به من

راخته_ نزد من

راتلل _ آمد ن

راځه_ بیا، پیش من بیا

راز_طرز ، قسم

راگ_پطلون

رانجه ـ سرمه

راوتل ـ برآمدن

راوړل ـ آور د ن

راوستل_ آورد ن

ربړه_ زحمت

رټل_ سر زنش کرد ن

رخن_ حاسد

رډه_بر ملا

رسی_ ریسمان

رشك_ جرب (نوعی مرض جلدی)

رغی_ بشقاب خورد

رغیدل_ بی پروا شد ن

رنجك_ باروت

رنځور_ بیمار

رڼا_روشنی

رڼا_روشن

رڼوونی_ مصقل

روبار(رویبار) _قاصد

روتل_ پیچید ن

روزل_ تربیت

روژاتی_ روزه دار

روژه_ ماه رمضان

روژه_ روزه

روښان ـ روشن

روغ_ درست، صحت

روغبړ_ احوالپرسی

روغتون ـ شفاخانه

روڼیدل_ روشن شدن

ری_فکر

ریبځی ـجاروکش

ریبل_ دروکرد ن

ریشیل (وریشیل)_ ریسیدن

ریښتیا ـ راست

ریښتین ـ صادق

رینه_ درفش بوت دوزی

ړوند_ کور

ز

زامه_الاشه

زاڼه ـ کلنگ (نام پرنده)

زبیښل_ چوشید ن

زدویل_ سایید ن

زده کول ــ آموختن

زرغون ــ سبز

زرګ ــ نرگس

زړه ــ دل ، قلب

زړی (زېړی) ــ یرقان

زغمل ــ برداشت کرد ن

زمری ــ اسد

زموږ ــ از ما

زنګون ــ زانو

زوزیانه ــ خارزار

زوړ ــ کهنه و پیر

زوله ــ اثاث البیت

زوی ــ پسر

زهیریدل ــ رنجور شد ن

زیری ــ مژده

زیمناك ــ نمناك

زرك ــ کبك

زړتیا ــ پیری

زړه ور ــ دلاور

زړیدل ــ کهنه شدن

زغره ــ جوشن

زما ــ از من

زمری ــ شیر

زنه ــ زنخ

زورکی ــ فتحه ، نوعی زبر د ر

زوړندیدل ــ آویزان شدن

زوږ ــ غالمغال ــ جمع و جوش

زوم ــ داماد

زه ــ من

زیار ــ زحمت ، کوشش

زیږ ــ درشت

ژ - ږ

ژباړن ــ ترجمان

ژبه ور ــ شخص زبان آور

ژرنده ــ آسیاب

ژړل ــ گریستن

ژمی ــ زمستان

ژبه ــ زبان

ژر ــ زود

ژړا ــ گریه

ژړی (ژېړی) ــ یرقان

ژوبلیدل ــ ز خمی شد ن

ژور-عمیق

ژوندی- زنده

ژوندون- حیات و زنده‌گی

ژیړ-زرد

ژیړی تبه- ملاریا

ږدن-ارزن

ږلی- ژاله

ږ منځ-شانه

ږیره - ریش

س

سا- روح، نفس

سابه- سبزی

ساتل - نگاه کردن ، **حفاظت**

ساتنه-حفاظت

سارك- ساچ

ساری- نظیر ومانند

ساړه- سردی

ساگنهی- طبق

سالنډی - **ضیق نفس**

ساو- شرافتمند

سبا- فردا

سپارل- سپرد ن

سپارلی- سوار ی

سپانده- اسپند

سپره - **ماه صفر**

سپر یدل- سوار شدن

سپږمی - سوراخ بینی

سپږه - **شبش**

سپك- سبك

سپم - سوراخ سوزن.

سپنهسی- تار

سپور-سواره

سپوږمی -مهتاب

سپونې - **خشکه**

سپی- سگ

سپیره - **خاك آلود**

سپیین - **نسترن**

سپین- سپید

ستا-ازتو

ستازی(استازی)- قاصد ،پیك

ستاسی - از شما

سترگ، سترگه -چشم

سترهـ پاك

ستوری۔ ستار ه

ستونی۔ حلق

سدری۔ واسکت

سربیره۔ بالا

سرتړونی ۔دردمند

سر کوزی ۔ خوك

سره۔ باهم

سړیدل۔ سرد شد ن

سړه لوه ۔ تب لرزه

سږکال۔ امسا ل

سګنی ۔ امساله

سلواغه۔ دلو

سم۔ راست

سمکی ۔ کاسنی

سندری۔غزل وسرود

سوا ۔ شبت

سور لنډی ۔ شغال

سوړ۔ سرد

سوګله۔چارق، نوعی پا پوش

سوه۔ سم

سهار۔ سحر، صبح

ستن۔ سوزن

ستومانی۔ مانده‌گی

ستنك۔ چکش

سربند۔دردمند

سرت۔بدن

سر سایه۔ فطر روزه

سر مښکی ۔نو عی چلپا سه

سړی۔مرد

سړیتو ب ۔ انسانیت

سږی۔ شش

سکاروی۔سینه بغل

سلګی۔ هکك

سله۔ خشت

سمساره ۔ بز چوشك

سموالی۔ اصلاح

سنډا ۔گاومیش نر

سور۔ سرخ

سوری(سیوری)۔ سایه

سوړسك۔ نان جوار ی

سول۔سو ختن

سوی۔ خرگوش

سهار مال۔ صبح

سهل- بر داشت کرد ن
سیسی- چهل کبك
سیلی-تند باد
سین (سیند) -رود، دریا

سی- سبوس
سیل- سیر وگشت
سیمه-طرف

ش

شا-پشت سر
شارو- مینا
شپنۍ- شبانه
شپه-شب
شپیلل- فشردن
شر مبن-گرگ
شړل- راندن
ششنی- گل داودی
شنخکی- دمل
شنخته- شناسا
شنه‌زرغونه- قوس قزح
شنیلی - سبزه زار
شوړیدلی- شاریده
شوړو مبی-دوغ
شوله- شالی
شونډ (شونډی) - لب
شهند - شا هین

شاباش -آفرین
شاوخوا- هرطر ف
شپون- چوپان
شپی- شب‌ها
شډل-کم داشت
شری- سرخکان
شړی- شال
شکو ڼ - جیره
شنخه -دمل
شندك- خرطوم فیل
شنی- خسمار
شوټ-لنگ، فلج ، کسیکه از پا مانده باشد .
شوکی موکی- ریزه‌ریزه
شونډا- لب چاك
شوه- نشیب
شیبره-محر قه

شی خوا- طرف راست

شیرا- یك چشم

شین توبی- گنجشك خورد ی که رنگ‌کبود دارد .

شیندو بی- آبپاش

شیدی- شیر

شین-کبود وسبز

شین تاغه - زاغ نیلی

شین طوطی- زاغ نیلی

شین شوبی - پودینه

ښ

ښار- شهر

ښاغلی- محترم

ښانك- طبق چوبی کلان

ښځه-زن

ښکار یدل - ظاهر شدن

ښکل (کښل) - کشید ن

ښکنځل-سقط گفتن

ښوروا- شوربا

ښو ونه - زیتون . درخت‌زیتون

ښوونه- تعلیم

ښوونکی - معلم ، رهنما

ښه- خوب

ښه مرغه- خو شبختی

ښیگړه- احسان ، ایثار

ښاروال- شهر ی

ښامار- اژد ها

ښایسته- خوش‌پیکر ، خو ب ،

ښکاره- آشکار

ښکر- شاخ

ښکنځل- دشنام

ښند ل - بخشید ن

ښورند - ناآرام ، متحرك

ښوون- زیتو ن

ښوونځی -مکتب

ښوی-لشم

ښه- خوب ، حرف ایجاب‌است.

ښیرا- دعای بد

غ

غاب- بشقاب
غاښ-دندان
غبرګولی- جوزا
غرخه- آهوی کوهی
غړاشه- کاج دګمه
غرونډی- ساکن
غز-درخت گز
غشی-تیر
غښتلی- قوی ، چالاك
غلا-دزدی
غلیم- دشمن
غندل- ناپسندید ن
غندوی- تراتیزك
غنو- قان قورتك
غوا- ماده گاو
غوباړی - قونغوز
غوبه- گاو چرا ن
غوځندی- اره
غوړه-روغنی
غو ښه - گوشت
غولو ونکی - غدار ، فریبکار

غاړه-گردن
غالبوزه - زنبور
غر-کوه
غرمه- نیمروز
غړك- مشك
غړی- گلو
غږ-آواز ،صدا
غښتل- تاب داد ن
غل-دزد
غلاوزه -نحل ، زنبور عسل
غمجن- غمگین
غنډك - غندل
غنم- گندم
غنه-عنکبوت
غوایی - ثور ماه دوم سال
غوبلیدل- پامال گردید ن
غوټه- تکمه ، دگمه
غوړی-روغن
غوږ- گوش
غو نبسه - زنبور
غولی- صحن خانه

غو ماشی –پشه

غو مبری –بر جستگی رخسار

غونډ– کلوله

غونډی– تپه

غونی–موی بدن

غویی– گاونر

غیږ–آغوش

غیلی–رمه

ق

قام– قوم

قپوچی– دروال

قرغی– زاغ

ک

کابلی– کابلی

کاجر چغیر– ارزق

کاچوغه – قاشق

کاریگر– چالاك، کارکن ، فعال

کارغه– زاغ

کاږ– سنگلاخ

کال– سال

کاله– خانه

کالی– کالا، لباس

کاه کوی– خارش

کب–ماهی

کب–حوت

کتان– زغیر

کتل– دیدن

کتماله – چندن ها ر

کټوری – جام

کته–پالان

کټ–تخت خواب

کتاره– خنجر

کټکی– دریچه

کتېل – کو بیدن

کټ مټ–عینا

کټو– دیگ

کټی (کوټی) – کره خر

کچر– قاطر

کچنی (کوچنی) –خورد، کوچك

کډه– کوچ

کراړه– قروت

کراسته- نمد

کربوړی - نوعی چلپاسه

کرښه-سطر

کرك- بی گوش

کرك- بودنه

کرکری - چیچکی

کرکمن- زردچوبه

کرل- کاشتن

کروت-قروت

کره-خانه

کړ - تلفظ

کړ کی- دریچه

کړمیزن- کسیکه آب دهـــن او همیشه جاری باشد

کړنه- کردار

کړه-فعل

کړوپ - کوژ پشت

کژکی - پیش، ضمه

کړی- زلفی-،حلقه

کسی- مردمك چشم

کسات- انتقا م

کشکر- عکه

کشر-خورد

کښتنی- زیرینه

کښته- پایین

کښبی- کشت بان

کښتی -کشتی

کك‌خلی- خس

کك-پیاز

ککړ-چتل

ککری- کله، سر

کلك- سخت

کلا-قلعه

کلنی- سالانه

کلنځه- درخت بلوط

کلی- ده

کله- کی، چه و قت ؟

کمال- هنر

کلیوال- دهاتی ، قریه یی

کمبل - گلیم

کمبری- نارنج

کمیس- پیراهن

کمکی-خورد ، کوچك

کناری- قصاب

کنج ـ ناز وعشوه
کنځل ـ سقط گفتن
کنډاس ـ بی دندان
کنډولی ـ پیاله گلی
کنگل ـ یخ
کنیوالا ـ جولا
کوتان ـ قوتن
کوټی ـ سر، کله
کوچ ـ مسکه
کوخو ـ چکمن ،نوعی چپن برك
کودگر ـ جادوگر
کور ـ انگور
کورنی ـ خانگی
کوزکی ـ زیر ، کسره
کوړ ـ پیش
کوړکوړی ـ قمری
کوږ ـ کج
کوسی ـ کپنك
کوکیانه ـ گلزار
کول ـ گردن
کوم ـ کدام
کونګ ـ بوم

کنځا ـ دشنام
کنځله ـ کنجد
کنده ـ چقوری
کنډی ـ کاسه خورد چوبی
کنل ـ کندن
کوپری ـ تارك سر
کوتر ـ کبوتر
کوټ ـ حصار
کوچنی اختر ـ شوال
کودړی ـ سفال
کور ـ خانه
کوربه ـ صاحب خانه
کوز ـ تحت ، زیر
کوزده ـ نامزدی
کوړتك ـ او ماچ
کوړی ـ درجن
کوسا ـ کوسه ، بی ریش
کوك ـ کفتار
کوګ ـ کفتار
کولمی ـ روده
کومبار ـ لك لك
کوڼ ـ کر

کوڼه که- گنجشك، نوعی که تاج بر سر دارد

که-یا

کهی- تیشه خارکنی

کیڼ که- عکه

کیښودل- گذاشتن

کیندل - کندن، حفر کردن

کوی- چیچك

که-اگر

کهول- فامیل، خانواده

کیږدی- غژدی

کیسی - چیستان

کیناستل - نشستن

کیڼ خوا - طرف چپ

گ

گازر- زردك

گاونډی - همسایه

گټه- کمایی

گډوه-افتابه

گران- قیمت

گرځون- قی، استفراغ

گرزیدل- گردیدن

گریوان- یخن، گریبان

گړی- ساعت

گڼ و ینبت - آدم پخته سال و مسن

گوتکی- انگشتر

گوتی - انگشتان

گوډ - لنگ

گانه - زیور

گټل - کمایی کردن

گچه- اندازه

گران -ارجمند

گربته- عقاب

گردټول- همگی، تماما

گرزل - خرا شیدن

گرندی- چابك

گړی- ورغ-همه روزه

گشب- سنگ پشت

ګلالی- خو شنما، مقبول

گوټ -کنج و کنار

گوجن- فلج

گورکنی - گورکش

گوره ــ ببین

گوړاخر ــ گوره خر

گنداتی ــ شیر اول نوزاد که از آن‌فله درست کنند .

گنگستوب ــ **بیهوشی**

گنه ــ شماره

گهیځ ــ صبح ، سپیده دم

گیدو ــ پرخور

گوړه ــ **قند سیاه**

گولی ــ گلوله

گنهو **نکی** ــ **خیاط**

گنډل ــ **دوختن**

گنگنی ــ آنکه بدماغ گپ‌بزند

گنی ــ نیشکر

گیدړ ــ روباه

گیډی ــ پشتاره

ل

لاټول ــ شاعر

لاستی ــ دسته

لاندی ــ زیر

لټ ــ تنبل

لټول ــ پالیدن

لچ ــ چشم دردی

لخیدل ــ لوچ شدن

لرگی ــ چوب

لری ــ شکمبه

لړم ــ عقرب

لستوڼی ــ آستین

لښتی ــ جوی

لك ــ **قایم**

لاس ــ دست

لاس وچ ــ دست پاك

لاندینی ــ زیرین

لتار ــ گرفتاری

لټون ــ تلاش ، جستجو

لڅ ــ برهنه

لرگبه ــ هیزم کش

لری(لیری) ــ دور ، بعید

لړم ــ **گژدم**

لړه ــ **دمه**

لښتی ــ **گوشواره**

لغړ ــ برهنه

لکړه ــ چو بدست

لکه– همچون ، مانند
لم–دنبه
لمبو–«لامبو» آبباز ی
لمر خاته– طلوع
لمرلویده– غروب
لمړی خور– ربیع الاول
لمن –دامن
لنډ– کوتاه
لنګا– نو عی لنګ
لوب (لوبه) –بازی
لوټه– کلوخ
لور–دختر
لوړکی –زبر، فتحه
لوستونکی – خواننده
لوښتل– جداکرد ن
لوغی– ګاو دوشه
لوګر– دروګر
لوند– تر
لوی–کلان
لوی اختر – عیدقربان
له– از
لیاره–قواعد

لکی– دم
لمبل(لامبل)– غسل کرد ن
لمر–آفتاب
لمر ځرک–طلوع
لمړنی– اولین ، نخستین
لمسی – نواسه
لمونځ– نماز
لنډی– نو عی شعر فولکلور یك پشتو
لوټیدل– تاراج شد ن
لور– داس
لوړ – بلند
لوستل– خواندن
لوشل– دوشید ن
لوښی– ظرف
لوګ– شبنم
لونبړی– روباه
لونګ– میخك
لوی اختر– ذی الحجه یاماه‌قربان
لویه–تبه –محرقه
لیا– یا، حرف عطف
لیچ– ساعد

لیدل ـ دیدن
لیږل ـ فرستادن
لیکل ـ نو شتن
لیکلی ـ نو شته
لیندی ـ کمان، قوس
لیور ـ ایور ـ برادر شوهر

لیربه ـ چوپان بره
لیک ـ مکتوب
لیکنی ـ نو شته
لیکونکی ـ نویسنده
لیونی ـ دیوانه
لیوه ـ گرگ

م

ما ـ من
مات ـ شکسته
ماته ـ به من
ماختن ـ نماز خفتن
ماشی ـ پشه
ماغزه ـ دماغ، مغز
مالگه ـ نمك
ماڼکی ـ ملاح
ماڼی ـ قصر
ماڼیجن ـ آزرده
متروکه ـ قمچین
متیازی ـ بول
متیز څك ـ درد سلسل البول
مچ ـ مگس
مچشړونی ـ مگس پران

ماپښین ـ نماز پیشین
ماتیدل ـ شکستن
ماچی ـ سیمیان
مازدگر ـ عصر
ماښام ـ نماز شام
مالگین ـ نمکین
ماندینه ـ زن
ماڼو ـ ملاح
ماڼی ـ آزرده گی
مایی ـ ماهی
متل ـ ضرب المثل
متیازن ـ کسیکه زیاد ادرار کند.
مټ ـ بازو
مچخ ـ ملخ
مچواژی ـ مگس پران

مخ_روی ،صورت
مخامخ_ روبروی
مخ‌رونی _رونمایی
مردك_ گلوله
مرسته_ کمك
مرغلره _ مروارید
مرغومی_ جدی
مرگو_ وباودانه طاعون
مړاوی_ پژمرده
مړخوړك_ مسلول
مړکندی_ مردنی
مړوند_ بند دست
مړه خوړه_ سل
مړهکه_ تب دق
مړینه_ مرگ
مسا(مسکا)_ خنده
مسی_ خندان
مشر_کلان ، بزرگ
مښل_ مالید ن
مکر جن _مکار ،حیله گر
ملا_ کمر
ملاچر گك _ هدهد

مخاوی_ رویدار
مخ‌توری _ سیه‌رویی، روسیاهی
مخکښ _ پیشوا، رهبر
مرستیال_ یاور، کمك کننده
مرغلین_ ریسمان محکم تـــا ب خورده
مرغومی_بزغاله
مړ_مرده
مړانه(میړانه)_ مردی
مړز_بودنه
مړنتوب (میړانتوب)_مردی
مړوچ_ قوی، و مستعد
مړه‌تبه_ مرده ت ب
مړی_ نان
مږه_ موش کلان
مستی _ ماست
مسی_ناك
مشوانی _ دوات
مصری _نبات
مل_ رفیق ، همراه
ملا و ستنی _ کمر بند
ملاتړ_ پشتیبانی ، یار ی

ملگری ـ رفیق

منځنی ـ مابینی ، میانه

منډنه ـ زردآلو

منگل (منگول)ـ پنجه

منگور ـ مار

منی ـ خزان ، تیرماه

موچنه ـ پیزار

مور ـ مادر

موړ ـ سیر ، ضد گرسنه

موږك ـ موش

مونډی ـ یکدست

مولی ـ ترب

میاشت ـ ماه

میاشتنی ـ ماهانه

میچن ـ دستاس

میره ـ مادر اندر

میږ ـ قوچ

میږه ـ میش

میښه ـ گاو میش ماده

میلمه ـ مهمان

مینځل ـ شستن

مینه ـ مسکن

منځ ـ میان ، وسط

منډری ـ گوش بریده

منډکه ـ خسته میوه

منگی ـ کوزه

منل ـ قبول کرد ن

مڼه ـ سیب

موچی ـ پیزار دوز

مورنی ـ مادری

موږ ـ ما

موږل ـ مالید ن

موښل ـ مالیدن

می ـ ماش

میاشت ـ شعبان

میانی ـ ذی العقده

میرمن ـ خانم ،زن

میړه ـ شوهر

میږ تون ـ لانه مورچه

میږی ـ مورچه

میلمستیا ـ مهمانی

مین ـ عاشق

مینځه ـ کنیز

مینه ـ محبت

ن

ناب(نواب) ـحاکم

نابود ـ خراب، در محاورره استعمال میشود .

ناپام ـ بی‌فکر

ناڅاپه ـ ناگهان

ناری سوری ـ شور و چیغ زدن

نارینتوب ـ مردانگی

نالی ـ توشك ،دوشك

ناوړتیا ـ مرداری

ناوی ـ عروس

نتکی ـ نت بینی ـ زیوری که‌در بینی بکار میرود

نخل ـ رقصید ن

نربنځی ـ مخنث

نری ـ باریك

نژدی ـ نزدیك

نږور ـ عروس ـ زن پسر

نسخوړی ـپیچیش

نښتل ـ چسپید ن

نغاړل ـ پیچید ن

نغړول ـ فرو برد ن

نابود ـناکار

نابود ـ زشت ـ در محاوره گفته میشود .

ناپوه ـ نادان

ناری ـ ناشتا

ناری ـ صداکرد ن

ناست ـ نشسته

نالگی (نیالگی) نهال

ناور ـ حوض

نبی ـ پیغمبر ، رسول

نجلی ـ دختر

نڅا ـرقص

نڅی ـ رقاص

نر کتی ـ گاو میش نر

نړی ـ جهان

نږل ـ عطسه زد ن

نس ـ شکم

نښته ـ نزاع ، جنگ

نښه ـ نشان

نغری ـ چار خشتی

نکولی ـ سالن

نن- امروز | ننداره- تماشا
ننداز تون- نمایشگاه | نن شپه- امشب
ننکی - طاعون | ننگیالی - باغیرت ، باننگ
نننی- امروزه | نو- ناف
نور-دیگر | نوسی - موچنه
نوك- نا خن | نوم- اسم
نوموړی - نامدار | نوی- نو
نیا- خال ، ماما | نیاگنی - خو یشاوندان مادری
نیته- تاریخ | نیمسی - نمد
نیکه -جد، پدر کلان | نیمگړی- ناقص
نیمکی - نو عی شعر فولکلو ریك پشتو | نینی -پله و گندم بریان
| نیول - گرفتن

و

واده- توی ، عروسی | وار-نوبت
وازده- چربو | واك- اختیار
والی- گو شوار ه | واله- جوی
والگی - زکام | واوره- برف
وتل- برآمد ن | وتوځی-مخرج
وچ- خشك | وچ-ساکن
وچکول- خشکاندن | وچیدل- خشك شد ن
وخکه- مویز ، کشمش | ودان- آباد
ور-حرف جهت وسمت | ور-دروازه

ورارهـ برادر زاده ، پسربرادر | وران ـ ویران ، خراب
ور بشه ـ جو | ورته ـ به او
ورځ ـ روز | ورځینی ـ روز مره، روزانه
ورځه ـ برو، بهسو ی اوبرو | ورڅخه ـ ازنزدش ، از او
ورژ ـ یال | ورږه ـ کیك
ورك ـ گم | وروستنی ـ آخر ی
وروسته ـ آخر | وروست ـ پوسیده
ورور ـ برادر | وری ـ حمل
وری ـ بره | وری ـ بیره دندان
وریت ـ کباب | وریجه ـ برنج
وریځ ـ ابر | وریځه ـ ابرو
وریره ـ برادرزاد ه ، دختر برادر | وریښمین ـ ابریشمی
ورینداد ـ زن برادر | وړ ـ لایق ، سزاوار
وړاندینی ـ پیشین | وړاندی ـ پیش
وړانگه ـ شعاع ، پرتو | وړل ـ بردن
وړم کال ـ پیرار سال | وړو ـ خورد
وړی ـ تابستان | وړی ـ پشم
وړی ـ کودی | وړیا ـ ارزان ، مفت
وړین ـ پشمین ، پشمی | وزر ـ بال
وزگار ـ بیکار | وزگړی ـ بز
وزه ـ بزماده | وزی ـ رگ
وژل ـ کشتن | وږه ـ سیر

وږی۔ سنبله
وږی۔ گرسنه
وسله۔ سلاح
ولاړ۔ایستاده
وِلل۔ شستن
ولنگک۔انار
ولی۔ چرا
ونه۔ درخت
وو هه۔ بزن
ویر۔غم، غصه
ویشل۔ بخش کردن ،تقسیما ت
ویښیدل۔ بیدار شد ن
ویشتل ۔ زدن
ویښ۔ بیدار
ویښیدل۔ بیدار شدن
ویل۔ گفتن
ویلنه۔ پودینه
وینا۔ گفتار
وینډ۔نطاق
وینه۔خون

ه

هاتی۔ فیل
هاند۔ کوشش
هټی۔دوکان
هډوکی ۔ استخوان
هریړی۔ ماغوت
هسی۔ همانطور ، آنطور
هښیار۔ هو شیار
هغسی۔ همانطور
هغو۔ آنها
هغه۔ آن ، برای بعید می آید .
هك پك۔ حیران
هگی۔ تخم مرغ ، بیضه
هلته۔ آنجا
هلك۔ بچه
هله۔ حرف تشویق وتر غیب کرد ن
همځولی۔ هم عمر، همسال، هم سن
هنداونه۔ تربوز
هوسا۔ آسوده ، آرا م
هوسی۔ آهوی دشتی
هوغو۔ آنها

هو،هوکی۔ حرف ایجاب که بـه معنی خوب و یابلی بکار میرود .

هوغه۔ آن

هیڅکله۔هرگز ، هیچگاه

هیر ۔ فراموش

هیرول۔ فراموش کرد ن

هیله۔خواهش ، امید

هیلی۔ مرغابی

هینداره ۔ آئینه

هیواد۔وطن، میهن

ی

یږ۔خرس

ینه۔ جگر

یوم۔ بیل

یووالی ۔ اتحاد ، یگانگی

یه۔ نه

Nisāb-as-sibyān

(A Pashto-Dari Vocabulary)

by

Haj Qari Mohammad Azim Azimi

Preface by:

Prof. A. S. Rashad

Word Index and Printing Supervision

by

Shafiqa Yarqin

Centre of Languages and Literature
DRA Academy of Sciences
Kabul, Afghanistan
1983